آکادمی علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان
انستیتوی ملل خاور نزدیک ومیانه

عبدی بیگ شیرازی
خواجه زین العابدین علی نویدی

روضة الصّفات

ترتیب متن ومقدمه
از
ابوالفضل هاشم اوغلی رحیموف

اداره انتشارات « دانش »
مسکو - ۱۹۷۴

دکتر

علی مینائی تبریزی

پیشگفتار

در تاریخ ادبیات ایران با نام شاعر و مورخ برجسته‌ی سده‌ی شانزدهم خواجه زین العابدین علی (نویدی) عبدی بیک شیرازی (۱۵۸۰ - ۱۵۱۵) بندرت بر خورد میشود . آثار شاعر نامبرده نیز که در فرا گرفتن ادبیات، تاریخ، معماری، نقاشی و خطاطی عصرش حائز اهمیت ویژه‌ای است تاکنون در ایران بچاپ نرسیده است.

عبدی بیک شیرازی در ۹ ماه رجب سال ۹۲۱ هجری قمری(۱۹ اوت ۱۵۱۵)در شهر تبریز متولد شده است. نام پدر عبدی بیگ عبدالمومن و نام جد پدر وی صدر الدین است. شاعر در مثنویهای خود مستقیماً راجع بپدرش صحبت نمیکند لیکن در منظومه "جام جمشیدی" خود که در ۹۴۳ (۱۵۳۷)با تمام رسیده است ضمن اندرز دادن ببرادرش سعدالدین عنایت‌الله وفات پدرش را نیز یاد آور میشود . عبدی بیك در سال ۹۳۷ (۳۱ / ۱۵۳۰) پس از وفات پدرش عبدالمومن ناچار دست از تحصیل کشیده در دیوان‌خانه همایونی بشغل سیاقداری پرداخت.

عبدی بیك در چند مثنوی از دو پسر خود نام میبرد و بمثابه یك پدر پاك سرشت اندرزهای سودمندی بانها میدهد . شاعر از پسر ارشدش شمس‌الدین محمد مومن برای نخستین بار در منظومه " مجنون و لیلی " خود که در ۹۴۷ (۴۱ / ۱۵۴۰) بپایان رسیده است نام میبرد. شمس‌الدین محمد مؤمن در سال ۹۴۷ (۴۱ / ۱۵۴۰) در شهر تبریز بدنیا آمده است

دومین پسر عبدی بیک بنام جلال الدین سلطان محمد موسوم است.
او در سال ۹۵۷ (۵۲ / ۱۵۵۱) در شهر قزوین بدنیا آمده است.
شاعر در سال ۹٤۱ (۳۵ / ۱۵۳٤) سفری بگرجستان نموده است. در
باز گشت از سفر گرجستان در سال ۹۷٤ (٦۷ / ۱۵٦٦) از قزوین
باردبیل کوچ نمود و پس از آنکه ۷ سال در مقبرهٔ شیخ صفی
کار کرد در سن ٦۰ سالگی در ۹۸۱ (۷٤ / ۱۵۷۳) مجدداً بقزوین
برگشت پس از آنکه در حدود ٦ ـ ۵ سال در قزوین بسر برد در
اواخر عمرش به اردبیل بر گشت و در سال ۹۸۸ (۸۱ / ۱۵۸۰) در
همان شهر دار فانی را بدرود گفت.

عبدی بیک از سنین جوانی بفعالیت ادبی پرداخت. از نکات
مندرجه در آثار شاعر بر می آید که وی قبل از آنکه در دیوان
خانهٔ شاه طهماسب بکار اشتغال ورزد با تخلص نویدی اشعاری از نوع
غزل، قصیده، رباعی و غیره میسروده است. پس از طی مدتی از این
جریان گویا بتشویق شاه طهماسب و قاسمی گنابادی مثنویهاشـــــی
میسروده و در سلك پیروان مکتب ادبی نظامی داخل شده است.

آثار عبدی بیگ رنگارنگ و مشحون از لطایف است. او بموازات
سرودن اشعار غنائی دارای تعداد زیادی مثنوی و آثار تاریخـــــی
میباشد که از آنها تا کنون وجود نسخ خطی زیر معلوم شده است:
" مظهر الاسرار " ، " جام جمشیدی " ، " مجنون و لیلی " ، " هفت اختر " ،
"آیین اسکندری" (خمسه اول) ـ " جوهر فرد " ، " دفتر درد "، " انوار تجلی " ،
" خزائن ملکوت" ، " فردوس العارفین " (خمسهٔ دوم) ـ " روضة الصفات" ،
" دوحة الازهار " ، " جنــة الاثمار " " زینت الاوراق " ، " صحیفة اخلاص "
(خمسهٔ سوم) " تکملة الاخبار"، " صریح الملك" .

آثار مزبور در موزه ها و کتابخانه های شهرهای باکو، تهران ،
تبریز لنینگراد و لندن موجود است. نسخ خطی آثار دیگر شاعــــــر
مانند " سلامان و ابسال " و"طوبنامه " و " دیباچة البیان " تاکنون

بدست نیامده است.

خمسه‌ی سوم بترتیب شامل مثنویهای زیر میباشد:

۱ ـ "روضة الصفات" در برابر " مخزن الاسرار " در بحر سریع

۲ ـ " دوحة الازهار " در برابر " خسرو و شیرین " در بحر هزج

۳ ـ " جنة الاثمار " در برابر " لیلی و مجنون " در بحر هزج

٤ ـ " زینت الاوراق " در برابر " هفت‌پیکر " در بحر خفیف

٥ ـ صحیفة الاخلاص " در برابر " اسکندر نامه " در بحر متقارب.

خمسه‌ی سوم از لحاظ حجم نیز از دو خمسه‌ی اول کوچکتر است. در این خمسه جمعاً ٤١٣٥ بیت بشرح زیر وجود دارد : "روضة الصفات" ـ ٦٦٢ بیت، "دوحة الازهار " ـ ١١٧٠ بیت، " جنة الاثمار " ـ ٦٤٠ بیت، "زینت الاوراق" ـ ١٠٨٩ بیت و " صحیفة الاخلاص " ـ ٥٧٤ بیت.

باوجودیکه مثنویهای خمسه‌ی سوم عموماً بوصف شهر قزوین اختصاص دارند ولی در هر مثنوی موضوع معینی موضوع اساسی و عمده است. مثلاً در مثنوی اول تصویر عمومی باغ سعادت آباد موضوع اساسی را تشکیل میدهد و حال آنکه در مثنوی دوم توصیف نقاشیهای دیواری بیش از هر چیز جلب توجه میکند. در مثنوی سوم میوجات محصول قزوین نظیر انواع خربزه و هندوانه توصیف میشوند و حال آنکه مثنوی چهارم بشرح حال و زندگی بایزید پسر سلطان سلیمان (١٥٦٦ ـ ١٥٢٠) اختصاص دارد والی آخر.

در ابتدای هر مثنوی قطعات کوچکی در توحید، نعت مناجات، مدح و غیره آورده میشود که خود دلیل بر آنست که هر مثنوی یك اثر جداگانه‌ای است.

نظری بادبیات کهنسال آذربایجان و ایران نشان میدهد که شعرا هرگز یك خمسه‌ی کامل یا یك اثر بدیعی بزرگ را بتوصیف مجموعه‌ی ابنیه‌ی یك کاخ یا یك باغ اختصاص نداده اند. در دیوان اشعار دهها و صدها شاعر اشعاری در وصف ساختمان و یا تعریف یك

باغ، یك کاخ، یك مسجد، یك حمام، یك مدرسه و نظایر آنها بچشم میخورد، لیکن خمسه‌ی سوم عبدی بیك از نظر حجم، مضمون، شکل و غیره از آثار دیگر شاعران متفاوت است.

بطوریکه میدانیم خواه قبل و خواه بعد از سده‌ی ۱۶ دانشمندان، شعرا، مورخان، جغرافی دانان سیاحان و غیره در آثار خود راجع بقزوین بعنوان یکی از شهرهای قدیمی ایران اطلاعات گوناگونی داده اند [۱] ولی عبدی بیك خمسه‌ی سوم خود را بطرز متفاوتی از آثار دانشمندان و شعرای مزبور برشته‌ی نظم کشیده است.

در سال ۹۵۱ (۴۵ / ۱۵۴٤) شاه طهماسب (۱۵۷۶ ـ ۱۵۲٤) پایتخت خود را از تبریز بشهر قزوین که از لحاظ سیاسی و جغرافیایی برای او مناسبتر بود انتقال داد. دلیل این امر نیز آن بود که اردوهای دولت همسایه یعنی ترکیه بارها شهر تبریز را که بمرز آنها نزدیکتر بود اشغال و غارت کرده بودند.

پس از آنکه قزوین پایتخت شد باغ بسیار بزرگی بنام سعادت آباد در آن شهر احداث شد. خود شاه طهماسب، خویشاوندان نزدیك وی و همچنین اعیان و ارکان خاندان صفوی در اراضی باغ سعادت آباد برای خود کاخها ساختند و در اطراف آن کاخها نیز تعداد بسیاری اشجار تزیینی و درختان میوه و گل کاشتند. این باغها و گلزار ها که در داخل باغ سعادت آباد احداث شده بود در آنموقع عموما بنام صاحبان خود نامیده میشد. عبدی بیك در اثر "روضة الصفات" خود از باغ سعادت‌آباد، از "ارشی خانه" که در محوطه‌ی آن باغ بنا شده ویژه‌ی شاه طهماسب بود، از "خانه‌ی

---

۱ ـ راجع بآثار مختلف مربوط بقزوین رجوع شود به اثر "مینو دریا باب الجنة قزوین" تالیف سید محمد علی گلریز، تهران ۱۳۳۷ ش صفحات ش، و، ر، ح، ط (از این ببعد اینطور خواهد آمد: م. گلریز، اثر نامبرده).

شیروانی » و از باغهای ویژه‌ی سایر فئودالها بحث کرده و حتی در خصوص محل و موقع آنها نیز اطلاعاتی میدهد .

در اواسط سده‌ی ۱۶ عبدی بیك بعنوان یك شاعر شهرت یافته بود . در این هنگام او صاحب بیش از ۱۵ اثر بدیعی بود و بعنوان یك شاعر آزموده و کاردان کسب اشتهار نموده بود . شاه طهماسب نیز که بر استعداد و قریحه‌ی شاعرانه‌ی وی وقوف یافته بود او را مأمور کرد که اثری در توصیف باغ سعادت آباد و کاخهای موجود در آن برشته‌ی نظم در آورد (۱) .

یکی از کسانیکه برای نخستین بار از تاریخ احداث باغ سعادت آباد و چند عمارت دیگر آن اطلاعاتی میدهد بوداق منشی قزوینی است چنین مینویسد: « ... باغ سعادتآباد را که دیوار دور آن کشیده بودند درخت نشاندند و تعمیر نمودند عمارت ساختند . اول سال تاریخ ساختن باغ آنکه « هرگاه که گل زباغ بیرون آری" و این قاعده است که باغ یکهزار و سه است هر گاه که گل از آن بیرون آریم پنجاه است از آن کسر شد نهصد و پنجاه و سه (۹۵۳) شد که ابتدای ساختن باغ است و سال ساختن عمارت درگاه باغ این است » . (۲)

از این گفته‌های بوداق منشی چنین بر می آید که باغ سعادت آباد قزوین در سال ۹۵۳ (۴۷ / ۱۵٤٦) احداث گشته و نخستین کاخ این باغ نیز در همین سال ساخته شده است. باحتمال قوی این

---

۱ ـ عبدی بیگ شیرازی. « روضة الصفات» ص ۱ ، ۸ ، ۳۷ ، ۳۸ . (این اثر از این ببعد بصورت: « روضة الصفات» خواهد آمد .

۲ ـ بوداق منشی قزوینی . « جواهر الاخبار » ، برگ ۳۲۱ ب از نسخه‌ی خطی موجود در کتابخانه‌ی توده‌ای لنینگراد بنام سالتیکوف-شدرین ، شماره‌ی ثبتی اثر دورن ـ ۲۸۹

کاخ همان نخستین بنای دولتخانه است که برای شاه طهماسب در باغ سعادت‌آباد بنا شده است. بعدها تا موقعی که دولتخانه‌ی تازه و مجلل دیگری ساخته شد همین کاخ اقامتگاه سلطان بود.

عبدی بیك شیرازی در " تکملة الاخبار " خود ضمن شرح حوادثی که در سالهای ۹۶۵ - ۹۶۶ هجری (۵۹ / ۱۵۵۸ - ۵۸ / ۱۵۵۷) رخ داده است، بنقل مکان شاه طهماسب از دولتخانه‌ی کهنه بدولتخانه‌ی تازه اشاره میکند و مینویسد: " در این سال نواب همایون بدولت و اقبال روز چهارم شنبه هفدهم ربیع الاول بمبارکی و طالع سعد از دولتخانه‌ء کهنه بدولتخانه‌ء مجدد که بر جانب اعلای قزوین عمارت فرموده بودند تحویل فرمودند (۱)

با استناد بر نوشته های بالا از بوداق منشی و عبدی بیگ شیرازی میتوان گفت که پس از آنکه شاه طهماسب قزوین را پایتخت دولت صفوی ساخت دستور احداث يك دولتخانه‌ی موقتی را در باغ سعادت آباد صادر کرد. پس از آنکه مدت ۱۲ سال در همین بنای قدیمی دولتخانه اقامت کرد در سال ۹۶۵ (۱۵۵۸) ببنای دولتخانه‌ی جدید نقل مکان کرد (۲). عبدی بیگ بمناسبت همین نقل قصیده‌ای سروده و شش بیت از قصیده‌ی نامبرده را در اثر " تکملة الاخبار " خود بعنوان نمونه آورده است (۳).

---

۱ - عبدی بیگ شیرازی " تکملة الاخبار "، برگ آ ۲۷۵ از نسخه‌ی خطی آرشیو انستیتوی ملل خاور نزدیك و میانه‌ی فرهنگستان علوم آذربایجان شوروی، شماره‌ی ثبتی - ٤٨ (از این ببعد بشکل " تکملة الاخبار " خواهد آمد).

۲ - رداکتور این رساله با فکر ایجاد دولتخانه‌ء جدید که بنا بعقیده‌ء مادر داخل باغ سعادت آباد قرار گرفته است راضی نیست و لزوم تلفیق این مسئله را تنها باتکاء به مضمون مثنوی " روضة الصفات " که يك منظومه از خمسه‌ء عبدی بیگ است ضروری و کافی نمیشمارد.

۳ - عبدی بیگ " تکملة الاخبار "، برگ ۲۷۵ آ

در « اثر تکملة الاخبار » عبدی بیگ شیرازی با نخستین اطلاعات راجع به سومین خمسه‌ی او یعنی « جنایت عدن » بر خورد میشود . او ضمن شرح وقایع سال ۹۵۱ (۴۵ / ۱۵۴۴) مینویسد که :

« نواب کامیاب بدارالسلطنه‌ٔ قزوین باز گشته قشلامیشی فرمودند و منبعد قشلاق بقزوین مقرر شد و طرح باغ و دولتخانه در آنجا انداختند و به بهترین وضعی که چشم روزگار نظیر آن ندیده اتمام یافت و این [فقیر] در صفت آن عمارات و باغات پنجهزار بیـــت کتابی مشتمل بر پنج بحر مثنوی موسوم به « جنات عدن » نظـــم آورده و بسمع و نظر نواب همایون رسانیده » (۴)

لازم است در خصوص دو نکته از این نوشته‌های عبدی بیـــگ توضیحاتی داده شود .

الف. بطوریکه از شاهد مثال بر می آید شاعر متذکر میگردد که « جنات عدن » شامل پنجهزار بیت است. لیکن در نسخه‌ی خطی موجود فقط ۴۱۳۵ بیت دیده میشود . شاید هم شاعر پس از ختم اثر بدون آنکه ابیات آنرا بدقت شماره کند بطور تقریب تعداد ابیات « جنات عدن » را به پنجهزار بیت تخمین زده است .

ب. باستناد آخرین جمله‌ی همین شاهد مثال میتوان نتیجه گرفت‌که شاعر پس از ختم اثر آنرا بسلطان وقت شاه طهماسب تقدیم نموده است.

عبدی بیگ « جنات‌عدن » را بدستور شاه طهماسب برشته‌ی نظم در آورده است و خود شاعر در این باره چنین میگوید :

« امر توام ریخت خرد در دماغ
تا بکنم وصف خیابان و باغ
کلك هنر پیشه گرفتم بدست
تا بکنم وصف بدینسان که هست

۴ ــ همانجا برگ ۲۶۶ ب

سیر نمودم بریاض خیال
تا بحقیقت نگرم چیست حال
چیست نهان مانده معانی خاص
کان شده زین پیش زچنگم خلاص
وآنچه ز من پیش سخن پروران
رخش نراندند بفکرت در آن
بادل خود داده یکاینك قرار
آمدم اینك بسر کار و بار
از تو بعرمان علم افراختن
وزمن جانباز بسر تاختن" (۱)

از این شاهد مثال چنین بر میآید که "جنات‌عدن" بدستور ویژه‌ی شاه طهماسب بنظم در آمده است و قبل از عبدی بیگ شاعر دیگری اثری در توصیف باغ سعادت‌آباد ننوشته است. عبدی بیگ در مقدمه‌ی "جنات عدن" نیز متذکر میشود که ماموریت دارد اثری در تعریف و توصیف باغ سعادت آباد و عمارات دارالسلطنه جعفر آباد بنویسد (۲) در پایان همین مقدمه نیز شاعر در خصوص نام سومین خمسه‌ی خود و نیز در خصوص تاریخ اختتام آن مینویسد:

" پی نام این نامه‌ٔ نامدار
زمانه پسندیده جنات عدن
چو پرسند تاریخ اتمام آن
بگو رونقی دیده جنات عدن" (۳)

ماده‌ی تاریخ اختتام "جنات عدن" در مصراع چهارم بشکل "رونقی

---

۱ ــ "عبدی بیگ"، "روضة الصفات"، ص۸
۲ ــ همانجا، ص۱
۳ ــ همانجا، ص۲

دیده جنات عدن" بیان شده است. این کلمات بحساب ابجد برابر ۹۶۷ میباشد . پس عبدی بیگ سومین خمسه‌ی خود را در سال ۹۶۷ (۶۰ / ۱۵۵۹) بپایان رسانیده است.

نخستین مثنوی خمسه‌ی سوم («روضة‌الصفات») نیز مانند چهار اثر دیگر «جنات عدن» با یك مقدمه‌ی کوچك در توحید، نعت و منقبت آغاز میگردد . شاعر پس از دعای شاه طهماسب از سبب نظم اثر نیز صحبت میکند . قسمت عمده‌ی این اثر بتعریف و تصویر باغ سعادت‌آباد اختصاص دارد . از اطلاعاتی که شاعر میدهد معلوم میشود که باغ سعادت آباد و عمارات ساخته شده در آن بطوریکـــه در « تکملة الاخبار » نوشته شده است از روی طرح معینی بنـــــا شده است(۱). « ارشی خانه » که در مرکز باغ سعادت آباد بنا شده کاخ ویژه‌ی شاه طهماسب بوده است. از سده‌ی ۱۶ ببعد مورخان و دانشمندان بنای مزبور را چهل ستون هم نامیده‌اند . زمانی در مرکز طبقه‌ی یکم این کاخ یك حوض آب مربع مستطیل شکل و در اطراف خود نیز چهار ستون بوده است. همچنین نقاشیهای زیبای این کاخ نیز بعلل مختلف تا امروز باقی نمانده‌اند .

ضمن بر رسی « روضة الصفات» معلوم میشود که خواه دیوارهای « ارشی خانه » و خواه دیوارهای« خانه شیروانی » که متعلق به بهرام میرزا برادر شاه طهماسب بود با عناصر تذهیب ختایی اسلیمی و بند رومی تزیین یافته شکل غاز، اردك، قرقاول، دراج سیمرغ، بلبل، قمری، آهو، پلنگ شیر و سایر وحوش و طیور بر آنها نقش شده بوده است. علاوه بر اینها بر دیوارهای این کاخها نقاشیهای دیگری از آثار شعرای کلاسیك قبل از سده ۱۶ و بویژه از روی موضوعهای مختلف آثار نظامی و از روی « یوسف و زلیخا » ی جامی

---

۱ ـ عبدی بیك، « تکملة الاخبار »، ورق ۲۶۶ ب

و نیز از شکارگاه و غیره کشیده شده بود (۱) . توصیفهای مثنوی های عبدی بیگ برای بر پا ساختن این آثار هنری بعنوان یـــــک منبع معتبر راهنما میتواند مورد استفاده‌ی شایانی قرار گیرد .
چند عمارت خیابان شخصی، حوض و غیره در اثر "روضة الصفات" چنان تصویر شده‌اند که امروز بر اساس همان تصویر میتوان نقشه‌ی تقریبی باغ را در آن موقع ترسیم نمود. سیاح فرانسوی ش. شاردن که در اواخر سده‌ی ۱۷ از شهر قزوین دیده کرده مینویسد: "قصر شاهی هفت در دارد در معروف آنرا "عالی قاپی" میگویند یعنی در بلند . در بالای آن کتیبه ایست بحروف طلائی که معنای آن این است: امید است که این در بدولت و سعادت باز باشد " با گواهی باینکه جز او خدائی نیست" (۲)
م . گلریز در حاشیه‌ای که بر این اظهارات ش . شاردن نگاشتـــه متذکر میشود که یقینا این کتاب از این دو مصراع عبارت بوده است:

گشاده باد بدولت همیشه این درگاه
بحق اشهدان لا اله الا الله (۳)

باستناد مندرجات "روضة الصفات" میتوان گفت که در باغ سعادت آباد درختان تزیینی و میوه‌ای بسیاری از قبیل ارغوان، سرو، شمشاد، آلوگاو، گوجه، گلابی، انار، انجیر، بادام، پسته، توت، زردآلو، سیب، شفتالو، گیلاس، فندق و غیره کاشته شده بوده است. در این باغ

---

۱ ـ عبدی بیگ شیرازی "کلیات نویدی" ص ۵۲۷ ـ ۵۳۵ نسخه عکسی شده موجود در ارشیو انستیتوی ملل خاور نزدیک و میانه آکادمی علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان

۲ ـ م . گلریز، اثر نامبرده، ص ۲۰۸

۳ ـ همانجا

انواع گلهای مختلف نظیر بنفشه، نیلوفر، خطمی، ریحان، زنبق، یاسمن، سوسن، لاله، نرگس، گل سرخ و غیره نیز بوده است.

عبدی بیگ ضمن بحث از انواع انگورهای باغ سعادت آباد از انگورهای فخری، تبرزد، صاحبی، عسگری، ملاخی، احمدی و غیره تعریف میکند (۱).

هنگام تصنیف اثر "روضة الصفات" در باغ سعادت آباد ۲۳ باغ خصوصی و گلزار و موستان و چمنزار موجود بوده است. چهارده تا از این ابنیه در مشرق کاخ ارضی خانه بوده است که عبارتند از:

۱ـ باغ امام که توسط شاهقلی خلیفه ذوالقدر مهرداد اداره میشده است.

۲ـ باغ میر علی کسکنی.

۳ـ باغی که کاخ در وسط آن بنا شده.

۴ـ باغ مرداد بیك

۵ـ باغ حسین بیگ یوز باشی اوستاجلو

۶ـ باغ عبدالله خان اوستا جلو

۷ـ باغ امیر دیوان بدرخان اوستاجلو

۸ـ باغ قورچی باشی

۹ـ باغ میر شمس الدین علی

۱۰ـ موستان

۱۱ـ باغ حاجی آقا

۱۲ـ گلزاری که بنام باغ غریبان مشهور بوده است.

۱۳ـ باغ فرخ زاد بیگ

۱۴ـ باغ خواجه قطب الدین جامی

۱ـ عبدی بیگ، "روضة الصفات"، ص ۲۵ ـ ۲۴

در مغرب کاخ ارشی خانه نیز هشت باغ و یك چمنزار بشرح زیر بوده است:

۱ـ باغ بهرام میرزا

۲ـ باغ سید بیگ

۳ـ باغ شاه نعمت‌الله

۴ـ باغ قاضی ضیاء الدین

۵ـ باغ قاچار

۶ـ چمن قاسم بیگ

۷ـ باغ سید میرزا

۸ـ باغ قاضی ضیاء الدین

۹ـ باغ مهین بانو سلطانیم خانم

در خصوص اشخاصیکه نام آنها در «روضة الصفات» برده میشود در "تذکره" شاه طهماسب"(۱) در «مکالمه» شاه طهماسب با ایلچیان» (۲)، در «تکملة الاخبار» (۳)، در «جواهر الاخبار» (۴)، در شرفنامه» (۵)، در «احسن التواریخ» (۶) و سایر آثار تاریخی اطلاعات کم و بیش وجود دارد.

۱ـ طهماسب صفوی. «تذکره» طهماسب»، کلکته، ۱۹۱۲ م

۲ـ "مکالمه" شاه طهماسب با ایلچیان»، نسخه‌ی خطی موجود در کتاب خانه‌ی دولتی توده‌ای بنام سالتیکوف-شچدرین لنینگراد، شماره ی ثبتی اثر درون ـ ۳۰۲

۳ـ عبدی بیك. «تکملة الاخبار»

۴ـ بوداق منشی قزوینی، «جواهر الاخبار»

۵ـ شرف‌خان بن شمس‌الدین بدلیسی، «کتاب شرفنامه» جلد ۲، پطربورغ، ۱۸۶۲ م

۶ـ حسن بیگ روملو، «احسن التواریخ»، کلکته، ۱۹۳۱ م

بعضی از این اشخاص از خویشاوندان نزدیک شاه طهماسب بوده‌اند. مثلا بهرام میرزا (۱) برادر صادق و وفادار شاه طهماسب و مهین بانو سلطانیم خانم (۲) خواهر محبوب او است.

---

۱ - بهرام میرزا در ۹۲۳ هـ. ق. (۱۵۱۷) متولد شده در ۹۵۶ هـ. ق. (۱۵٤۹) وفات کرده است. او بر خلاف دو برادر دیگرش القاص میرزا و سام میرزا تا آخرین دقایق عمر نسبت ببرادر بزرگش وفادار ماند. بهرام میرزا که بویژه در جریان محاصره‌ی هرات مرارتها بسیاری را متحمل شده بود پیوسته مورد احترام شاه طهماسب قرار گرفته و مناصب عالیه را اشغال نموده و در چند لشگرکشی اشتراک جسته است. شاه طهماسب یکی از دختران خود بنام گوهر شاد خانم را به پسر بهرام میرزا بنام ابوالفتح ابراهیم میرزا که با تخلص جاهی شعر نیز میسرود بشوهر داد و پریخان خانم دختر دیگرش را برای بدیع الزمان میرزا پسر دیگر بهرام میرزا نامزد کرد. در چند کتاب تاریخ و چند رساله‌ی مربوط بخطاطی و نقاشی اطلاعات فراوانی در خصوص کتابخانه‌ی شخصی بسیار غنی و مصون ابراهیم میرزا، در خصوص معلومات وسیع و همه جانبه‌ی او، در خصوص وقوف او بر خطاطی، نقاشی، تذهیب زرگری و هنرهای متعدد دیگر موجود است.

۲ - مهین بانو سلطانیم خانم دختر سوم شاه اسماعیل خطائی (۱۵۲٤ - ۱۵۰۲) است. او در سال ۹۲۵ هـ. ق. (۱۵۱۹) بدنیا آمده و در ۱٤ جمادی الاول ۹۶۹ (۲۰ ژانویه ۱۵۶۱) وفات یافته و در شهر مشهد بخاک سپرده شده است. مهین بانو سلطانیم خانم همسر اختیار نکرده پیوسته در سایه‌ی حمایت برادرش زندگی کرده و تمام مدت عمرش را صرف انجام امور خیریه نموده است. او در حل بسیاری از مسائل بغرنج و معضلات امور مملکتی و نیز در انعقاد

عبدالله خان اوستاجلو (۱) و شاه نعمت‌الله (۲) نیز همسران خواهران شاه طهماسب بوده اند ۰

پیمان صلح بین دولت ترکیه‌ی عثمانی و دولت صفوی رل مهمی را داشته است ۰ در چند اثر تاریخی مربوط به سده‌ی ۱۶ و از جملـــه در آثار تاریخی و بدیعی عبدی بیگ شیرازی بدفعات از مهین بانو سلطانیم خانم نام برده میشود و در باره‌ی فعالیتهای ترقیخواهانه‌ی او بحث بعمل می آید.

۱ـ عبدالله خان استاجلو پسر قاراخان اوستاجلو خواهر زاده‌ی شاه اسماعیل خطائی است که پس از القاص میرزا و پس از اسماعیل میرزا پسر شاه طهماسب حاکم شیروان بود ۰ در دوران حکومت عبدالله خان اوستاجلو که سیاحان اروپایی وی را "شاه شیروان" نامیده اند حاکمیـت شاه طهماسب بر اراضی شیروانشاهیان بسیار استحکام یافت. در دوران حکومت او بویژه بمبارزات و عصیانها بر سر حاکمیت شیروانشاهیان پایان داده شد و دولت شیروانشاهیان بطور قطع جزء سر زمینهای عمومی دولت صفوی داخل گردید ۰ عبدالله خان اوستاجلو در سال ۹۷٤ (٦۷ / ۱۵٦٦) در شیروان وفات یافت.

۲ـ شاه نعمت‌الله یزدی(یا کرمانی)شوهر دوم خانیش خانم دختر بزرگ شاه اسماعیل خطائی است. بهتر گفته شود، خانیش خانم در ۹۲۸ (۲۲ / ۱۵۲۱) با میر دیباج ملقب بمـظفر سلطان حاکم گیلان شوهر کرد و پس از آنکه مظفر سلطان در ۹٤۲ (۳٦ / ۱۵۳۵) در شهـــر تبریز بامر شاه طهماسب بقتل رسید خانیش خانم با پسر خود نزد برادرش آمد و برای دفعه‌ی دوم بهمسری شاه نعمت‌الله در آمد ۰ خانیش خانم در ۹۷۱ (۱۵٦۳) وفات کرد و بنا بوصیت خود در کربلا مدفون شد ۰ کمی پس از وفات او شاه نعمت‌الله نیز بیمار شد و در همان سال وفات یافت ۰

عبدی بیگ تاریخ اختتام " روضة الصفات"خودرا در خاتمه‌ی اثـــر طی بیت زیر بحساب ابجد ذکر کرده است:

" هر که نشان جست ز تاریخ آن
داد بگلزار بهشتش نشان" (۱)

کلمات عبارت " بگلزار بهشت" بحساب ابجد ۹۶۷ است. پس عبدی بیگ " روضة الصفات" را در ۹۶۷ (۶۰ / ۱۵۵۹) بپایان برده است. چون شاعر در این سال در شهر قزوین بسر میبرده است پس میتوان گفت که " روضة الصفات" را در قزوین بنظم کشیده است.

عبدی بیگ" روضة الصفات" را نیز مانند سایر مثنویهای قبلی خود بزبانی ساده نوشته است. این اثر با مضمون بدیع و تازه و با موضوع جالب خود برای دانشمندانی که بپژوهش در ادبیات سده‌ی ۱۶ ایران مشغولند و بویژه برای دانشمندانی که در باره‌ی تاریخ قزوین به تتبع میپردازند میتواند یکی از منابع اطلاعات مهم و اساسی باشد.

در نسخه‌ی" روضة الصفات" که برای چاپ آماده شده خود ویژگیهای املای سده‌ی ۱۶ نگهداری میشود. از خمسه‌ی سوم عبدی بیگ شیرازی در حال حاضر فقط یك نسخه‌ی خطی بدست ما رسیده است و اثر نیز بر پایه‌ی همان نسخه‌ی خطی منحصر بفرد آماده شده است. ایـــن نسخه‌ خطی که در کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران نگهداری میشود(۲) در سال ۹۶۹ (۶۲ - ۱۵۶۱) توسط خطاط نامعلومی از نسخه‌ خود شاعر استنساخ شده است و با خط نسخ ریز در چهار ستون نوشته

---

۱ - عبدی بیگ، " روضة الصفات"، ص ۳۷

۲ - محمد تقی دانش پژوه، "فهرست کتابخانه‌ مرکزی دانشگاه تهران"، جلد ۹، تهران، ۱۳۴۰ش، ص ۱۰۷۸ - ۱۰۷۷

شده و در هر صفحهٔ آن تقریباً ٤٥ بیت وجود دارد .

در عکسهائی که از روی میکروفیلم نسخهٔ خطی بر داشته شده قرائت بعضی کلمات بدشواری صورت میگیرد برخی کلمات و مصراعها نیز اصلا خوانده نمیشود . در پایان اثر سیاهه‌ای از این کلمات داده میشود که چنانچه بعضی از این کلمات درست خوانده نشده است، دانشمندان ایرانی با استفاده از نسخه‌ی اصلی بتوانند بتصحیح کلمات مزبور بپردازند .

باید خاطر نشان ساخت‌که بیت ۳۲۱ بدون شك در اثر سهل انگاری نساخ درست نقل نشده است. بعقیده‌ی راسخ ما بیت مزبور در اصل از دو بیت عبارت بوده و یك مصراع از هر بیت از قلم افتاده است. این بیت نیز بهمان شکلی که در نسخه‌ی خطی هست آورده شده است.

* *
*

این جانب از آکادمیسین عبدالکریم علی زاده، از نامزد علوم هنرشناسی علی مینائی رداکتور کتاب و همچنین از نامزد علوم فیلولوژی حسن زرینه زاده و نامزد علوم تاریخ هدایت حاتمی که در قرائت بعضی کلمات دشوار بما کمك کرده اند صمیمانه سپاسگزاری مینمایم .

در جمع‌آوری اسناد و مدارك راجع بحیات و فعالیت ادبی عبدی بیك شیرازی عده‌ای از دانشمندان ایرانی نیز باین جانب کمکهای گرانبهائی نموده‌اند . آقای محمد تقی دانش‌پژوه در باره‌ی نسخ خطی آثار شاعر بما اطلاعاتی داده‌اند . همچنین آقایان دکتر ذبیح الله صفا و دکتر عبدالرسول خیامپور میکروفیلم آثار شاعر را برای

ما ارسال داشته‌اند • بدینوسیله مراتب سپاسگزاری عمیق خود را نسبت بتمام دانشمندان نامبرده ابراز میداریم •

یقیناً در چاپ اثر باز هم قرائت دقیق بعضی کلمات دچار اشکال شده و یا آنکه پاره‌ای از مطالب از نظر دور خواهد ماند. از خوانندگان گرامی که لطفاً باین نارسائیها اشاره نمایند قبلاً تشکر مینمایم •

باکو ۲۵ آوریل

ابوالفضل رحیموف

رُوضَةُ الصّفات

[دیباچه]

بسم الله و بحمده نحمده ونصلی علی محمد وآله هذا معروض طایفان این روضهٔ جانبخش که هذا جنّاتَ عدنٍ فادخلوها خالدین کتابهٔ درگاه اوست و سایران این دوحهٔ روان بخش که جنّات عدن التی وعد بها المتقون نشانهٔ ازساحت فردوس اشتباه اوست آنکه چون از ذروهٔ فرمان این ذرّهٔ سرگردان مامور بتوصیف باغ سعادت آباد وتعریف عمارت دارالسلطنه جعفر آباد بود سحری چند گهروار درسلک نظم کشید و دمی چند از معانی درقوالب الفاظ دمید وچون بحر و اسلوب معیّن نبود لاجرم در بحور خمسه باسالیب مختلفه بنظم آورده پنج رساله ترتیب داد و هر رساله را نامی علیحده نهاده رسالهٔ اولی موسوم بروضة الصّفات در ذکر مجملی از احوال آن ریاض ارم نهاد لَمْ یَخْلَق مِثْلُها فی البلاد ببحر مخزن الاسرار رسالهٔ دوم موصوف بدوحة الازهار دربیان احوال ربیعیه و انکشاف مضمون آیة اِنّ الله یحیی الارض بعد موتها ببحرخسرو وشیرین رسالهٔ سوم معروف بجنّة الاثمار دربیان چگونگی اوضاع صیفیه و اظهار مدلول کریمه وفاکهةٍ کثیرةٍ لامقطوعةٍ ولا ممنوعةٍ ببحرلیلی ومجنون رسالهٔ چهارم مشهور

بزینت الاوراق دربیان رنگ آمیزی ایّام خریفیه وافشای
مصدوقهٔ صبغة الله و من احسن من الله صبغةً ببحر هفت
پیکر رسالهٔ پنجم مدعو بصحیفة الاخلاص دربیان کیفیّت
اوقات شتویه که مردم پای از باغ و راغ کشیده درگوشهٔ
امنیّت از روی اخلاص به نیّت دعای شاه دین پناه بفرموده
ادخلوها بسلامٍ آمنین آرمیده اند ببحر اسکندرنامه ومجموع
این رسایل خمسه موسوم بجنّات عدن گشته وبعداز اتمام
هر پنج رساله این قطعه برسم تاریخ ازعالم غیب رخ نموده

پی نام این نامهٔ نامدار زمانه پسندیده جنّات عدن
چو پرسند تاریخ اتمام این بگو رونقی دیده جنّات عدن

امید که از سعادت قبول محروم نگردد
و السلام علی النبی و آله

بر گل این باغ سعادت طراز　　بلبل اندیشه چو شد نغمه ساز
نام خدا بود نخستین نوا　　کامد از آن بلبل شیرین ادا
ز آئینهٔ طبع بحسن بیان　　گشت قلم طوطی الحمد خوان
حمد خدا را که جهان آفرید　　باغ تن و روضهٔ جان آفرید
زآب روان باغ بدن تازه کرد　　مرغ زبانرا فلک آوازه کرد
باغ فلک پر ز عجایب نمود　　صحن زمین پر ز غرایب نمود
سوسن آزاد از و حمد خوان　　حمد ویش ساخته رطب اللسان
نرگس بیننده ازو فیض بین　　سنبل تر از کرمش خوشه چین
بر درش از روی خضوع وخشوع　　میل بنفشه بسجود و رکوع
بهر پرستندگیش صبح وشام　　شبنم و سبزه بقعود و قیام
طبع چو من ذرّهٔ خاکی نهاد　　کیست که مدحش کشد اندر سواد
کلک بیان با همه حرّافیش　　قایل عجزاست ز وصّافیش
شوق ثنایش چو فتد درسرم　　رخش خرد در تک و پو آورم
حیرتم از ناطقه قوّت برد　　از تک و پوی خردم وا خرد
سر ز خجالت چو به پیش افکنم　　دست بدامان محمّد زنم

فی النعت

روضهٔ روحم سحر آمد بجوش　　گشت از او راد ملک پرخروش
روحم از آن ورد خجسته ورود　　رفت چو بلبل بسماع وسرود
بوی رسول اللّهم اندر مشام　　شد قلمم نافه گشای سلام

سیّد بطحی شه یثرب‌گشای — پادشه مشرق و مغرب‌گشای
سرور و سرخیل فرستادگان — سیّد و سردفتر آزادگان
باغ جهان ازگل او فیض‌یاب — از عرق او گل دین خورده‌آب
نرگس او سرمهٔ مازاغ دار — لالهٔ باغ از رخ او داغ دار
سرو چمان از قد او خورده تاب — برد یمان از تن او فیض یاب
نرگس بینندهٔ باغ شهود — سوسن آزادهٔ صحرای جود
روح قدس طوف کنان بردرش — مهر برین لرزه کنان برسرش
مهر برین شمسهٔ ایوان او — روح امین بندهٔ فرمان او
خطبهٔ هَبْ لِی که سلیمان سرود — لایق دیباچهٔ نعتش نبود
یافت ز نورش اثری بس عظیم — دست برآورد بمعجز کلیم
یافت مسیح از نفس او دمی — شد بدمی فیض ده عالمی
یوسف دهر از نمکش داشت بهر — کان همه شور از نمکش یافت شهر
نیست رسول دگر او را ز پی — ختم شده کار رسالت بوی
موسی عمران چو جهان را گذاشت — یوشع بن نون بوصایت گذاشت
او چو علی بن ابی طالبی — یافت سزاوار چنان منصبی
خطبهٔ او خواند بروز غدیر — شد علم مرتضوی اوج گیر

در منقبت حضرات ایمه معصومین علیهم السلام

قافلهای صلوات و سلام — خاسته از روضهٔ خیرالانام
کرد نجف طوف کنان صبحگاه — یافته زاکرام دران روضه راه

روضهٔ شاه نجف از فرط نور — فیض رسان گشته بنزدیک ودوُر
شاه نجف اختر برج شرف — درّ پسندیدهٔ قدسی صدف
خاک در آن شه والا سریر — نور فشان بر سر چرخ اثیر
منقبت آن شه نوع بشر — تاج سر خطبهٔ اثنی عشر
از ده ودو برج امامت که هست — فیض ده دهر ز روز الست
برج نخستین شده ز و فیض یاب — چون بگلستان حمل آفتاب
بود پس از وی حسن مجتبی — فیض ده مملکت اصطفی
گشت پس از وی بمعلی سریر — رایت اقبال حسین اوج گیر
یافت پس آنگاه بحسب مراد — شرع نبی زین ز زین العباد
خاست چو از مسند خویش آن امام — یافت به باقر علم دین قیام
باز چو او در تتق راز شد — جعفر صادق علم افراز شد
از پی صادق علم موسوی — داد ز سر دولت دین را نوی
رفت چو موسی سوی دار القرار — شد ید بیضا ز رضا آشکار
بعد رضا دست تقی جواد — شد درم افشان ز کنوز مراد
بعد تقی از صف اهل یقین — داد نقی رونق دنیا و دین
هست کنون مهدی هادی امام — حجة قایم شه عالی مقام
او چو بفرمان خدا غایبست — حضرت طهماسب شهش نایبست

در دعای دولت شاه دین پناه

شاه فلک رتبهٔ خورشید جاه — خسرو دین دار شریعت پناه

شاه فریدون فر دانا ضمیر — خضر سکندر در دارا سریر
شمع منیر صفوی دودمان — موسوی مصطفوی خاندان
مقصد هفت اختر گیتی نورد — مرکز انه دایرهٔ تیز گرد
روشنی شمع سیادت از و — خرّمی باغ سعادت ازو
خامهٔ دین از رقمش مشکسای — خیمهٔ چرخ از علم او بپای
سایه فکن چتر فلک پایه اش — نقطهٔ پرگار جهان سایه اش
از نسب مرتضوی سربلند — وز حسب مصطفوی ارجمند
بر سرش از خیل ملایک حشر — همچو سلیمان صف مرغان بسر
در ره آن شاه ملایک سپاه — خیل دعاگو عوض دادخواه
سیرت او سیرت پیغمبران — صورت او نورده اختران
سایهٔ لطفش بسر خاص و عام — بر ضعفا مرحمتش بر دوام
کرده بشمشیر سلاطین شکار — حجّت قاطع بجهان آشکار
داده ببرهان بری از لجاج — مذهب اثنی عشری را رواج
کس نشد از باده بعهدش خراب — خون بدل خم نفتاد از شراب
آنکه عنب بود بعهد قدیم — آمده پامال چو مال یتیم
گشته بدورش همگی برطرف — آمده سررشته تقوی بکف
بسته ره بغی بر اهل خروج — آمده در حفظ دماء و فروج
با قلم مانوی عنبرین — صورت نو داده بدنیا و دین
دولت و دین هردو برانگیخته — صورت و معنی بهم آمیخته
رونق اسلام بدوران او — جملهٔ آفاق بفرمان او

سایهٔ او مایهٔ امن و امان		آب زن آتش آخر زمان
روح رسول است هوادار او		شاه ولایت مددِ کار او
دولت او دولت جاوید باد		افسر او زیور خورشید باد
بر علمش سر علم نور باد		شبههٔ کسر از علمش دور باد
دولتش از دولت صاحب زمان		باد فروزنده چو جسم از روان
کوس جلالش فلک آوازه باد		دم بدم او را ظفری تازه باد
در چمن دولت او هر بهار		باد دعا گوی چو عبدی هزار

سبب نظم کتاب

ای بسرت افسر ظل اللّهی		از تو مباد افسر شاهی تهی
وی بدرت سجدهٔ شاهنشهان		در ره تو جبههٔ کار آگهان
سلسلهٔ عدل تو بر پای ظلم		بست ازین سلسله غوغای ظلم
صورت و معنی تو گیتی فروز		شعلهٔ شمشیر تو آفاق سوز
خدمت تو دولت جاوید من		خاک رهت سرمهٔ امّید من
حیف که برجان نبود دسترس		تا برهت ریختمی در نفس
دست بعمر خود اگر بودمی		جمله بعمر تو در افزودمی
زان همه نعمت که ترا برمنست		حق توام طوق نهِ گردنست
خدمت من نیست بغیر از دعا		به که دعای تو کنم بی ریا
باد مُعین تو جهان آفرین		عمر تو بسیار و سعادت قرین
ورد ملک حرز سراپای تو		دست خدا دافع اعدای تو

رایت جاهت فلک افروز باد — روز شریفت همه نوروز باد
امر توام ریخت خرد در دماغ — تا بکنم وصف خیابان و باغ
کلک هنر پیشه گرفتم بدست — تا بکنم وصف بدینسان که هست
سیر نمودم بریاض خیال — تا بحقیقت نگرم چیست حال
چیست نهان مانده معانی خاص — کان شده زین پیش زچنگم خلاص
وانچه زمن پیش سخن پروران — رخش نراندند بفکرت دران
با دل خود داده یکایک قرار — آمدم اینک بسر کار و بار
از تو بفرمان علم افراختن — وز من جانباز بسر تاختن
نغمه برآرم که خجسته سروش — نغمه احسنت رساند بگوش

مقدّمه در ذکر مجملی عمارات و باغ مبارک سعادت آباد

خسرو والاگهر دین پناه — خطّهٔ قزوین چو شدش تختگاه
رونق این خطّه بحسب مراد — گشت بیمن قدم شه زیاد
خاست نوای فرح از خانها — یافت عمارت همه ویرانها
ابر کرم خاست زهرسوی او — آب فزون گشت بهرجوی او
کشت وی ازخاک برآورد سر — خشتش از افلاک برآورد سر
خوشهٔ هرکشت شد از دانه پر — دانه‌اش از دولت شه گشت در
شاخ درختانش بفصل بهار — جای شکوفه درم آورده بار
مردمش از علم رخ افروختند — مذهب شیعی همه آموختند
سنّی از آن خطه قدم درکشید — شیعی اثنی عشری شد پدید

عدل شهنشاه بحسب مراد / ساخته ازجنّت عدنش زیاد
شاه دران خطّهٔ همچون بهشت / ساخت عمارات بهشتی سرشت
یافت زایوان فلک دستگاه / خاک رهش برسر افلاک راه
قبّهٔ قدرش چو برافراخت سر / کرد بر اطراف وجوانب نظر
مثل خودی درهمه عالم نیافت / رفعت خود را زفلک کم نیافت
لاجرم از کنگرهٔ عرش سای / دست برآورد بحمد خدای
جنّتی آراسته دور ازقصور / شکل ستونهاش علمهای نور
دولت واقبال مقیم درش / معتکف ساحت جان پرورش
شمسهٔ او نورفکن برسپهر / خیره شد ازشعشعه‌اش چشم مهر
برشرفش خیل ملک پاسبان / هرطرفش مشعل نوری عیان
ازشرف آنرا شرفات بلند / کوته ازآن حادثها را کمند
جام وی ازخلد گشاده دری / داشته باعالم بالا سری
شمسهٔ او دردل شبهای تار / رایت خورشید کند آشکار
شیشهٔ الوانش بتابنده جام / نقش نما گشته ز دارالسلام
دیده زجامش اثری آفتاب / کین همه درمملکت افکنده تاب
نقش طرازنده در ایوان شاه / گشت نگارنده بفرمان شاه
ساخت باندیشهٔ آفاق سیر / مردم و دیو و پری و وحش وطیر
کرد بامر شه مانی قلم / جمله نقوش و صور آنجا رقم
شاه درآن قصر سلیمان عصر / جنّی و انسیش براطراف قصر
هرطرفش پررقم و رنگ شد / غیرت مجموعهٔ ارتنگ شد

کلک خطایی رقم سحرکار   صد گل و صد برگ نمود آشکار
داد ز نیلوفر نیکو فرش   همچو فلک هر طرفی زیورش
کار گل و لاله بر آمد با بر   از دل بیننده بر انداخت صبر
ساخته صد شاخچه نقش از میان   راه فرنگی زده اسلامیان
فصل بفصل از رقم بی نظیر   یافته فصّالی خاطر پذیر
صورت مرغان و درختان درو   خیره شده دیدهٔ رضوان درو
اژدرو سیمرغ بهم ساخته   باز ببط پنجه درانداخته
شکل هزبرش زسر گاو گنج   شعله بر آرد ز دل کارسنج
پنجه درانداخته بر گاو شیر   تاخته بر گور پلنگ دلیر
هر طرف از خامه وری ذوفنون   عالم دیگر ز دو عالم برون
مهرچو در کاسه طلا کرد حل   یافت بتقریب در آنجا محل
شد صدف چرخ پر از لاجورد   تا بصد اندیشه درو جای کرد
صبح بیامیخت سفیدآب خویش   در نظرش کار خود انداخت پیش
گشت معصفر شفق شامگاه   یافت باین رنگ در آن قبّه راه
پرتو خورشید بدیوار و در   ساحت آن قصر گرفته بزر
قبّهٔ قصرش زده سر با سپهر   شرفهٔ بامش شرف ماه و مهر
سایهٔ حق پادشه ملک و دین   ساخته تمثال فلک بر زمین
کنگر طاقش بفلک همزبان   طایر بامش بملک توامان
عکس پذیر آمده فرشش ز عرش   صورت عرشش شده ظاهر ز فرش
شمسهٔ او شمس صفت تابناک   در دل شب ذرّه برآرد زخاک

ابروی طاقش ز مقرنس بچین　　حادثه را کرده گریزان بچین
سقف وی از غایت صافی چو آب　　هر طرفش نقش منبّت حباب
بر سر هر در ز کتابه نقوش　　ساخته تمثال طیور و وحوش
شکل کتابه بدرش باب باب　　لوحه شده بر سر امّ الکتاب
هر در او روزن خیر و صواب　　بسته نه بیند کسش از هیچ باب
دولت و خیر و برکت از برون　　سر زده از پنجره‌هایش درون
پرتو خور سایه صفت بر زمین　　ساید از اخلاص بر آنجا جبین
چشمهٔ خور کرده بحوضش گذار　　یافته درخویش از آن خارخار
گر نه ز رشکش بدل افتاده تاب　　بهر چه انداخته خود را در آب
سبزه که برخاسته ز اطراف جوی　　گشته بپاکی چو خضر تازه روی
هرطرفش باغ بهشتی نسیم　　قصر بهشت آمد و باغ نعیم
خارج این خانهٔ جنّت مثال　　کاخترش از دهر نه بیند وبال
کرده خیابان مسرّت فزای　　گرد ملال از دل مردم زدای
همچو فلک خطّهٔ مینو نشان　　گشته خیابان بفلک کهکشان
کوچهٔ آراسته از خرّمی　　دیده از و دیده وران بی غمی
سیر در آن کوچه برد غم ز دل　　محو نماید غم عالم ز دل
فیض مسیحائیش اندر هوا　　گلشن جان را شده رونق فزا
غنچه صفت دل شکفد از هواش　　خلد صفت روح فزاید فضاش
فیض نسیمش ز صبا و شمال　　برده ز دل گرد و ز خاطر ملال
لطف هوایش ز درون غم زدای　　غیر غم عشق نمانده بجای

فسحت او زنده کند مرده را — تازه کند خاطر افسرده را
دیده صفت عشرت مردم درو — صد چو خیابان هری گم درو
روح فزا باد دلارای او — عمر فزا آب طرب زای او
سبزهٔ او برده قرار و شکیب — چون خط خوبان شده خاطر فریب
آب وی از سبزهٔ تر عکس گیر — چون هوس خط بتان در ضمیر
عکس نباتات پذیرفته آب — حبّ نبات آمده هرسو حباب
سبزهٔ نازک زده از ریگ سر — داده ز عشرت بدرونها خبر
هرکه بر آن ریگ شده جلوه ساز — هرکه بر آن سبزه گذشته نیاز
دیده ز هر ریگ صفایی دگر — خوانده ز هر برگ نوایی دگر
دیگ هوس آمده آنجا بجوش — بلبل دل کرده ز مستی خروش
داده بدل لطف هوایش فراغ — برده برون خشکی زهد از دماغ
شاه از آن کوچهٔ چون کهکشان — داده ره راست بمردم نشان
چون رهی این گونه فتاده بدست — راست روی کرده درو هرکه هست
از دو طرف خاسته دیوار راست — ساخته زانسان که خرد راهواست
گر سر پرگار نهی از دو سو — یکسر مو نیست تفاوت درو
از طرفینش دو خطّ مستقیم — گشته ز رشکش دل گردون دونیم
شاخ درختان ز دو سو عرش رس — گشته پی طایر قدسی قفس
شاه خیابان چنین کرده ساز — یا دری از خلد برین کرده باز
از طرفی درگه دولت سرا — درطرفی باغ سعادت فزا
گشته دو درگه ز دو سو روبروی — غلغله انداخته در چارسوی

یافته زینت ز زر و لاجورد   رفته هزاران فلک آنجا بگرد
هردو در ازهردوطرف پر ز روح   همچو در آغاز کتب چار لوح

آغاز صفت باغ مبارک سعادت آباد

خامه ازین باغ سعادت ثمر   گفت که بسم الله وبگشاد در
باغ مگو روضهٔ امّید گوی   روضه مگو جنّت جاوید گوی
اوّل ازین روضهٔ جنّت مثال   آنچه مرا روی نمود از خیال
در نظر سحر بیانان کشم   تحفهٔ جان در بر جانان کشم
باز نمایم صفتش مرز مرز   کان بچه وضع است وچه طرح وچه طرز
عرصه این روضهٔ عشرت مدار   تختهٔ نردیست بنقش و نگار
گشته دوسطح متقاطع دوچار   چار خیابان ز دوسطح آشکار
کارجهان دیده گشاد اندرو   خوانده همه نقش مراد اندرو
نی غلطم تختهٔ نردش مگوی   زانکه به پیش نظر فیض جوی
صفحهٔ نظمیست بسی دلپسند   ناظم آن طبع شه ارجمند
جدول این صفحهٔ فرخنده فال   چار طرف جوی پر آب زلال
مرز عیان چون اثر مسطرش   سبزه و ریحان خط جان پرورش
فاصلهٔ نظم خیابان درو   دیدهٔ عقل آمده حیران درو
آمده ازخلد بساطی بسیط   بر وی از اطراف خیابان محیط
شکل خیابان ز یمین ویسار   حاشیه اش گشته بنقش ونگار
جوی ز هر سو شده زنجیره اش   دیدهٔ ادراک شده خیره اش

پهلوی هم عرعر و بید و چنار — سایه فکن بر گل نازک عذار
هم قد و هم سال بزیبندگی — دست بهم داده بفرخندگی
تا که بر آورده سر اندر میان — یافته کیفیّت دیگر از آن
در حرکت جمله ز باد شمال — چون صف توحید سرایان بحال
از در این روضهٔ جنّة نشان — تا بسر حوض خیابان کشان
راست رهی از پی کسب کمال — آمده از قبله بحدّ شمال
تا بسر حوض خطی مستقیم — کرده بعرضش خط دیگر دو نیم
گشته خیابان دگر زان عیان — از حد مغرب سوی مشرق کشان
در وسط باغ بوضعی سعید — گشته یکی سطح مربّع پدید
قائمه تاک سر افراخته — سایه بهر کنج وی انداخته

صفت ارشی خانه و حوض میان آن که در چهار سوی وسط باغ واقعست

در وسط آن ارشی خانهٔ — خانهٔ زیبندهٔ شاهانهٔ
بر زبر صفّهٔ خاطر پذیر — همچو بزرگی که بود بر سریر
آب که از حوض نهد رو بدر — جانب این خانه نماید گذر
حوض مربع که درین خانه است — مرکز این خانهٔ شاهانه است
خانه بهشتیست همایون سرشت — حوض چو کوثر که بود در بهشت
چار ستون نصب براطراف حوض — عکس نما در دل شفّاف حوض
نورفشان بام ز گلجام وی — روی نما مهر و مه از بام وی

مهر کند جا چو بنصف النهار — جام فروزنده شود فیض بار
عکس برآب افکند از نازکی — آب کشد دربرش ازچا پکی
آن ز قواریر بهشتش دلیل — وین بگوارندگی سلسبیل
از ده و دو پنجره‌اش روشنی — برده و دو برج فلک مبتنی
بر سر هر پنجره جامی چو مهر — سرخوش از ان جام شده نه سپهر
سقف و کنارش همه پرنقش و زیب — حوض ز عکسش شده مانی فریب
دیده ازاره ز رقم بند روم — آمده اندر خور هم برگ و بوم
برگش از آسیب خزان در امان — بوم وی ایمن ز حدوث زمان
لاله و نیلوفر و گل بی شمار — طرفه جهانیست همیشه بهار
جانور وحشی او انس جوی — آهو تازندهٔ او مشکبوی
شیر شکوهندهٔ او بی ضرر — کرده در و عدل شهنشه اثر
رنگ و پلنگ از ره همخانگی — بسته در وحشت و بیگانگی
باز و بطش گشته معانق بهم — اژدر و سیمرغ موافق بهم
آب ازین خانه چو آید بدر — بهر خیابان دو شود درگذر
با دو زبان مدح کند شاه را — فیض دهد خاطر آگاه را
تا بدر باغ خرامان شود — انجمن آرای خیابان شود
تازه شود جان خیابان از ان — کان دهدش رنگ بهار و خزان
هست خیابان بلطافت سحر — هیأت مجموعی او در نظر
عاشقی از وصل شده فیض بین — چاک گریبانش بدامن قرین
رفته درختان ز دو سو بر هوا — دیده عنادل ز دو جانب نوا

عرعر و بید و گل و شمشاد و سرو　　قمری و درّاج و هزار و تذرو
آن همه در باغ درافکنده جوش　　وین همه در عیش فکنده خروش
جد ول پر آب روان از دوسوی　　چون برخ از دیدهٔ عاشق دوجوی
پنجرهای نیش از هر مکان　　چون ز دو سو صف کمربستگان
هرکه دران عرصهٔ زنگار فام　　کرد بگلگشت خیابان خرام
چون بمیان جای خیابان رسید　　خضر بسرچشمهٔ حیوان رسید
کرد تماشا ارشی خانه را　　داد تسلّی دل دیوانه را
روی از آنجا سوی ایوان نهاد　　چشم بر آن قبلهٔ احسان نهاد
صفّه شاهانه پدیدار شد　　جان و دل از عیش خبردار شد
آب روان دید که از آبشار　　کرده درو سیر وسط اختیار
آب از ان صفّه بصد حسن و زیب　　رفته ز معراج خرامان بشیب
موج نما آب وی از آبشار　　سینهٔ دلبر شده چپ راست دار
آب خرامنده بچابک روی　　از وسط چار چنار قوی
چار چنارش بفلک جسته راه　　چار ملک گشته دعاگوی شاه

صفت سرحوض و ایوان

هرکه بران صفّه زد از شوق گام　　کرد ز معراج بگردون خرام
رفت بر ایوان و بر افراخت سر　　حوض مربّع بنظر جلوه گر
بر شده ایوان شهنشاهیش　　عمر طلب خضر بهمراهیش
صفّهٔ شاهانه چو دریا دلی　　از دل وی حل شد هر مشکلی

خاسته بر دامنش از هر کنار — چون دو سهی قدّ دو همایون چنار
پهلوی هر یک شده تاکی بلند — بر فلک انداخته گویی کمند
قایمهٔ تاک سر افراخته — سایه بر اطراف وی انداخته
آمده ایوان ممالک پناه — سایه فکن بر سر ظلّ اله
شاه و خم طاق بسر هرسو بیش — چشم جهان این یک و آن ابرویش
پهلوی ایوان ز یمین و یسار — گشته دو ایوان دگر آشکار
بر سر آن منظر فرخنده فال — ساخته ایوان دگر بر شمال
از چپ و از راست درآید دو جوی — روی بحوض آورد از هر دو سوی
از دو طرف جوی بهم آورده سر — بسته ز تعظیم بخدمت کمر
حوض مثمّن شده پر زان زلال — یافته با قرص کمر اتّصال
آب از آن حوض برآورده سر — ریخته از لطف بحوضی دگر
حوض مربّع چو لبالب شده — آئینهٔ صاف مرتّب شده
پای نهاده ملک از عرش بیش — دیده در آن آئینه رخسار خویش
آب ز موج آمده پر پیچ و تاب — صوف مربّع ببر حوض آب
موج و حبابی که صفایش فزود — شاخچهٔ اصل خطایی نمود
ریگ عیان زیر حبابش ز تک — آن ز صفا چشم شد این مردمک
ریزهٔ ریگ از تک حوضش عیان — از ته دل داده صفایش نشان
چون بر شه زین سخن آبدار — راز دلم حرف بحرف آشکار
باغ بپرگار شده بخش بخش — هر چمن آرا بدلی فیض بخش
طرح دگر هر طرف انداخته — غیر مکرّر چمنی ساخته

هر طرف باغ هنر پیشهٔ　　سحر وری نادره اندیشهٔ
گشته عرق‌بند بطرز دگر　　جوی دگر بسته و مرز دگر
باغ بترتیب شده قسم قسم　　وصف کنم قسم بقسمش باسم

صفت باغ امام علیه السلام بسرکاری شاه قلی خلیفهٔ مهردار

قسمی ازین جمله بلطف تمام　　نذر امام است علیه السلام
هادی احرار و امام مبین　　خاک درش سرمهٔ عین الیقین
شاه خراسان و سر ابقیا　　قدوهٔ ابرار علی رضا
گشته سرافراز بسرکاریش　　نام برآورده بمعماریش
میر صف آرای خلافت پناه　　بر شده نامش بغلامی شاه
گشته چو داده فلکش اقتدار　　بهر سلیمان زمان مهردار
مهر حمایل زده و ساخته　　مهر بجوزا علم افراخته
باغ بدین خوبی و زیبندگی　　خندهٔ گلهاش بفرخندگی
در وسط آن چمنی هشت سوی　　برده بلطف از چمن خلد گوی
هشت بهشتست بزیب تمام　　آمده منسوب بهشتم امام
هر طرفش آلو و گیلاس و سیب　　سر بفلک برده بآیین و زیب
لوزی و حلوینیش از هر طرف　　مشتری و زهره ببرج شرف
نی غلطم کز دل و جان برده زنگ　　جلوه کنان بر شجر سبز رنگ
گل گلِ مهرست ز تابنده جام　　تافته بر منظر زنگار فام

تافته آلوچه رخ از آفتاب در دهن خلق از آن گشته آب
برده درختان همه سرها باوج چون سپه دین پی هم فوج فوج
از دو طرف مدّ نظر گلستان روح فزا همچو رخ دلستان
مشعل صدبرگ فروزان زخار روشن از آن چشم هزاران هزار
رقص نسیم آفت عقل سلیم خندهٔ گل بر حرکات نسیم
نسترن و گل بهوای بهار سرخ و سفید آمده چون روی یار
خنده‌زنان با گل و شمشاد و بید یاسمن زرد و کبود و سفید
سوسن آزاد صف‌آرا بباغ با قد چون شمع و رخ چون چراغ
چون ملک از سبزهٔ ترخاسته بال و پر سبز بر آراسته
زنبق جان بخش ز فیض بهار نافه گشا آمده و مشکبار
نرگس و خیری همه دیده نوا مشعل سیم و زرشان بر هوا
گشته بنفشه بطرب جلوه‌گر نقطهٔ شینش ز سه لب که بسر
بوی قرنفل بصبا هم عنان برده بچین نسخهٔ هندوستان

صفت باغ میرعلی کسکنی

پهلوی این روضهٔ جنت نظام کامده مشهور بباغ امام
قطعهٔ دیگر چو بهشت برین خوانده بر آن قطعه بهشت آفرین
یافته زو چشم فلک روشنی زیب دهش میرعلی کسکنی
طرح میانش دو مثمّن چمن چون دو بهشت از گل و از یاسمن
دور وی امرود بر آورده سر از چمن چرخ برون کرده سر

زنبق و سوسن بهمایون دِرَفش　　بسته دوصد شقّه سفید و بنفش
همدم ریحان شده بستان فروز　　این خود آراشده آن جان فروز
باده و افیون بسر اندر بهار　　کاین اثر معجزه ماند از خلیل
آن شده بیخود زمی لعل فام　　وین یک از افیون بخیالات خام

صفت باغ که تالار درمیان دارد

آن طرف باغ امام از شمال　　قطعهٔ دیگر بهزاران جمال
چار خیابان متقاطع بهم　　برده درختانش بگردون علم
ساختنه تالار ملوکانه　　وه که نه تالار ارم خانه
هر طرفش از سه چنار ارجمند　　باده و دو برج سپهر بلند
سرو و سمن خوب وگل یاسمن　　شاد بجمعیّت خوبان چمن
شاخ شکفته زسمن شادکام　　چون ز ثریّا فلک شیشه فام
خطمی و نیلوفر او هم نشین　　یا سمن و گل شده باهم قرین

صفت باغ مراد بیگ

پهلوی این روضهٔ جنّت نسیم　　قطعهٔ دیگرچو بهشت نعیم
بوده بامر شه با دین و داد　　منصب سرکاری آن از مراد
طبع با و به زهمه مایل است　　کانچه مرادست از و حاصل است
جلوه گهش پهلوی ایوان شاه　　مطرح نور و نظرش سال و ماه
شاه نشینش چمنی هشت بخش　　از همه گلهاش فلک داده بخش

چار طرف چار مربّع چمن   هر طرفش بید وگل و یاسمن
داده نشان نرگس از آثار صنع   خامهٔ او کاتب اسرار صنع
نرگس او دیده درآب زلال   داده دران آئینه عرض جمال
زنبق او روح فزای دماغ   مشک ختن بیخته برسطح باغ
سوسن او آمده رطب اللّسان   ملک ستان گشته بتیغ زبان
وصف بنفشه ز بیانها برون   کرده چمن راچو فلک نیلگون
روی برو رنگ برنگ ارغوان   شَعْرِی شامی وسهیل یمان
این بنظر سرخ چو رخسار یار   وان دگری زرد چو عشّاق زار
عاشق و معشوق بهم داده دست   عقل ز آمیزش آن هردو مست
طبع ز هرمیوه که پرسد خبر   هست درآن روضهٔ مینو اثر
رفته زبس لطف بحسب مراد   باغ مراد هری آنجا زیاد
گلشن او چون شفق خاوری   میوه ستانش زهرآفت بری
مرغ طبیعت پی تحصیل توت   چشم سیه کرده بانجیر و توت
حاشیه باسیب سپاهانش وصل   ازدوطرف حدّ بخیابان اصل
شد چمن آرایش سکندرلقب   رفته بمژگان خس او روز و شب
درنظر خسرو دارا غلام   کرده سکندر چو غلامان قیام

صفت باغ حسن بیگ یوز باشی

درجهت قبلی باغ امام   باغ دگر غیرت دارالسّلام
چون صنمی نورس نازک بدن   انبته الله نباتا حسن

روح مسیحا بهوا داریش — کامده مأمور بسرکاریش
خاک درحضرت شاه زمن — تاج سر کارشناسان حسن
روضهٔ ازخلد برینش نشان — بوده مدوّر چمنش درمیان
جوی براطراف وی افزوده قدر — هاله میان گشته براطراف بدر
بید بدورش علم افراخته — سایه بصحن چمن انداخته
بهره پذیرفته زهر میوهٔ — برده دل از دست بهر شیوهٔ
لوزی و آلوچه وگیلاس وسیب — آلو وشفتالوی خاطر فریب
یاسمنش هرطرف آرد نوید — از فلک و صبح کبود وسفید
داده گلش گلشن جانرا سرور — یافته از نرگس او دیده نور
سوسن او برده علم برسپهر — خیره شد از خیری او چشم مهر

صفت باغ عبدالله خان

آن طرفش روضهٔ شاهنشهی — شهره بنزهتگه عبداللّهی
خان شریف النسب با شکوه — دست ودلش قلزم و البرزکوه
تازه بهشتی ز زمین خاسته — یافته دل هرچه ازو خواسته
انجمن آرا چمنی در میان — دورچمن رنگ برنگ ارغوان
ازگل نسرین ودرخت انار — داده فلک صبح وشفق را قرار
نخل انار ازدوطرف سرکشان — ازشجرالاخضر نارش نشان
قیسی وآلوچه وامرود وسیب — داده بآن روضهٔ زیبنده زیب
نرگس و ریحان بهم آمیخته — درد شبه برسرهم ریخته

لالهٔ گلچهرهٔ مشگین نقاب   جام عقیقست درو مشکناب
سوسن آزاد سر افراخته   تیغ علم کرده وسر باخته

صفت باغ بدرخان

پهلوی این روضهٔ عشرت قرین   روضهٔ دیگرچو بهشت برین
گشته بسرکاری خان زمان   رشک فلک غیرت باغ جنان
خان فلک رخش هلالی رکاب   بدر فروزنده تر از آفتاب
در وسط باغ مربّع چمن   سایه فکن گشته بران نارون
نخلهٔ امرود فراوان دران   ازهمه نوعی که شمردن توان
باز مدوّر چمنی دلپسند   در وسط آن سه چنار ارجمند
گرد بگردش زده گیلاس سر   دردل گردون زفروغش اثر

صفت باغ قورچی باشی وتالاری که بسرکاری سعداً مسعوداً اتمام یافته

پهلو تربتگه این هردوخان   باغ دگر داده زجنّت نشان
چرخ دخانی بهوا داریش   بسته کمر از پی سرکاریش
افسر ملک وسر اصحاب قور   فیض رساننده بنزدیک ودور
در وسط آن چمنی دلپذیر   ساخته تالار عدیم النظیر
اختر سعدی شده سرکار آن   داده بسعدین سپهرش قران
حوضچهٔ مدّنظر پر زلال   گلشنی از هر طرفش پر زحال

سایه بران کرده درخت چنار　　گل بطرافت زده آتش بخار

داده ز الوان فواکه نوید　　فیسی و آلوچه و توت سفید

از دو طرف یاسمن و ارغوان　　زرد و کبود این فلک آن اختران

سوسن آن تیغ برافراخته　　برگ بنفشه سپر انداخته

زنبق و سوسن بقلم رو علم　　نرگس بینا هم از اهل قلم

صفت باغ میر شمس الدّین علی

پهلوی این باغ نقابت پناه　　شمس فلک شوکت خورشید جاه

مرکز آن هم چمنی چار سوی　　یاسمنش برده باقطار بوی

سر زده برچرخ درخت چنار　　در دل خورشید از آن خار خار

آن طرفش طرقش و این سوی سیب　　دیده ز امرود و زگیلاس زیب

یاسمن رنگ برنگش ز دور　　ریخته بر روضهٔ افلاک نور

خاسته خطمی خطایی بابر　　از دل بیننده برافتاده صبر

صفت باغ انگورستان

از طرف شرقی این بوستان　　باغ زرستان زپی دوستان

خاسته اعناب زجنب نخیل　　جنّت عدنست و بس است این دلیل

فخری او فخرکنان برنبات　　بوده طبرزد به از آب حیات

صاحبیش برده ز دلها قرار　　از دل صاحب نظران برده بار

کشمش او آمده باآب و تاب　　شیشهٔ پرشربت قند و گلاب

خوشهٔ او لایق صد آفرین نیشکر از خرمن او خوشه چین
طبع ز ملاحی او ذوق یاب چون سر انگشت بتان در خضاب
احمدیش نازک و شیرین و تر از همه شیرین تر و پاکیزه تر
تخم ته و دانه اش از عیب پاک مردمک چشم جهان بین تاک
بوده ز هر قسم که پرسی بسی وه که درین آب چگوید کسی
خوشه پر و دانهٔ صافی صفات حبّ نباتست بشاخ نبات

صفت باغ حاجی آقا

قطعهٔ دیگر پس ازین دلپسند برده سر از فخر بچرخ بلند
روضهٔ از خلد برین کرده عار گشته بسرکاری آن نامدار
چاکر شاهنشه با دین وداد شهره بحاجی اتابک نژاد
قطعهٔ از روضهٔ خلد برین یافته هر لحظه هزار آفرین
از چمنش باغ فلک خورده آب غیرت نزهتگه خیر المآب
از گل او شامّه دیده مراد میوهٔ او ذایقه را کرده شاد

صفت گلزار مشهور بباغ غریبلو

پهلوی این روضهٔ جنت مثال قطعهٔ گلزار چو باغ خیال
قطعهٔ زیبنده بطرح غریب طایر قدسی شده اش عندلیب
خلد برین مانده بغیرت درو چشم فلک خیره بحیرت درو
گل شده درموسم نوروز فرد بهر گشایش شده بازار گرد

یک طبق از لعل بر انگیخته مشت زری در ته آن ریخته
صبحدمان لطف هوا بین که چون گل بته پیرهن آمد برون

صفت باغ فرخزاد بیگ

۴۲۰ قطعهٔ دیگر پس ازآن دلفریب از گل و از میوه پذیرفته زیب
غیرت تربتگه دارالسّلام فرّ وی از فرّخ فرخنده نام
گشته محاذی دو چمن روبروی خاسته انواع نخیل از دو سوی
نخلهٔ بادام شکفته عذار گشته بشفتالو و آلوچه یار
فصل بهار از گل سرخ و سفید داده ز رخسار جوانان نوید
۴۲۵ سوسن و خیری ز زمین خاسته غلغله از خلد برین خاسته

صفت باغ خواجه قطب الدین جامی

پهلوی این روضهٔ دارالسّلام روضهٔ آراسته از قطب جام
خواجهٔ دانندهٔ مشکل پسند در همه جا دخل کن و نخل بند
کرده مثمّن چمنی در میان دور چمن یاسمن و ارغوان
در وسطش نسترنی بی نظیر کرده اثر در دل چرخ اثیر

صفت قطعات جانب مغرب باغ بتفصیل وعمارات آن

۴۳۰ گشت چو کلکم بمعانی خاص از طرف جانب مشرق خلاص

روی کنون جانب مغرب نهم   داد دل از خامهٔ کاتب دهم
مشرق و مغرب کنم از وصف پر   از دل چون بحر و بیانی چو در
از طرف مغرب ایوان اصل   گوش کن اکنون سخنم فصل فصل
باز بدستور خیابان دور   حاشیه آرا بهمان طرز و طور
تا بسر حوض بزرگ آب رود   آمده از جانب مغرب فرود
تعبیه بین کاب ز پهلوی حوض   روی نیارد که نهد سوی حوض
در رود از شرم همانجا یگاه   راست چو قلزم بیر دست شاه
از ته آن حوض کند سر بدر   جانب باغ آرد و بستان گذر

صفت باغ بهرام میرزا وخانهٔ شروانی

قسم نخستین ز ریاض ارم   کز طرف غرب بر آرد علم
گلشن زیبندهٔ بهرامی است   کامده چون خلد برین نامی است
چون نگرد خسرو بادین وداد   آورد اندر دل داننده یاد
خدمت شهزادهٔ جنّت مکان   حضرت بهرام بهشت آشیان
در نظر آب آورد از یاد او   دیده کند باز باولاد او
رفت اگر آن گل رنگین بباد   شاه فلک مرتبه پاینده باد
رو بسوی قبله ز صوب شمال   آمده جویی پر آب زلال
در دل خود داده خیابانش جای   بلکه نه دل ساخته در جانش جای
صفّهٔ شاهانه در اقصای آن   خانهٔ شروانیش اندر میان
خانه مگو پاک ضمیری بحال   در دل او حوض پر آب زلال

خانهٔ شاهانهٔ گردون فضا — عرش صفت برسر کرسیش جا
سقف وی از نقش چو صحن خیال — عکس فکن گشته بر آب زلال
آن چو نگاریست بروشن دلی — وین چو یکی آئینهٔ صیقلی
آن چو صنم خانه بصورتگری — وین دگر آئینهٔ اسکندری
آن بنوا روضهٔ خلد برین — وین بصفا حوضهٔ ماء معین
آن چو سپهری ز زر و لاجورد — وین ز صفا چون دل ارباب درد
آن دهد از عالم بالا نشان — وین بصفا فیض ستاندازان
نقش بهفت اصل درو فصل فصل — همچو سپهریست درو هفت اصل
رونق اسلامی اسلامیان — کرده خطاهای فرنگی عیان
جام مرصّع ز نقوش و صور — میدهد از جام سکندر خبر
شیشهٔ صافش بفروزندگی — راست چو چشم از اثر زندگی
هر طرفش پنجرهٔ دلپذیر — فیض ده و فیض ستان چون ضمیر
چار طرف باغ چو خلد برین — هر گل و هر میوه دران سرزمین
یاسمن زرد و سفید و کبود — چون فلک و صبح و کواکب نمود
گل ببرازندگی از جمله فرد — همچو عقیق یمنی سرخ و زرد
گل زده دف مرغ شده نقش خوان — دست فشان گشته برقص ارغوان

صفت صفّه و ایوان غربی وحوض و تالار و دکان و باغ سرحوض

پهلوی این روضهٔ مینوسرشت — کامده از فیض چو باغ بهشت

برشده ایوان سپهر ارتفاع / در فلکش با مه و مهر اجتماع
برسرهم کرده دو ایوان مکان / داده بمردم ز دو عالم نشان
گشته زکاشی گری پیش طاق / غیرت این گنبد نیلی رواق
بریکی از اصل خطایی نقوش / بر دگری شکل طیور و وحوش
ازگل و نیلوفر این طبع شاد / داده بترتیب ز تذهیب یاد
وان دگری صیدگه دلفریب / هر طرفش طرفه سواری بزیب
تاخته برشیر سواری دلیر / غارت جان کرده به نیزه زشیر
گشته کمانکش دگری درشکار / چون مژه و ابروی صیّاد یار
دیگری اندر زدوخور با پلنگ / چون من مسکین و سپهر دورنگ
دیگری آورده غزالی بدست / عاشقی ازچشم بتی کشته مست
دیگری آورده برنگی شتاب / تیغ برآورده بجدی آفتاب
تازی تازنده بآهو دوچار / چون دل دیوانه بچشمان یار
طاق برافراخته برصفّه سر / صورت مهد آمده پیش نظر
نایب مهدی شه عالم مدار / مهد امان ساخته در روزگار
فیض برآن صفّهٔ عالی مکان / آمده چون وحی فروز آسمان
صفّه درو حوض پر آب زلال / سینهٔ پرفیض و دل اهل حال
برشده تالار بحوض اندرون / برده ز دل صبر و زخاطر سکون
رفته بتالار بتان طراز / شمع بفانوس درون سرفراز
قاز و بط و قو بر تالار جمع / جمله چو پروانه براطراف شمع
دردل تالار هوا فیض بار / شیشهٔ ساعت شده زان آشکار

برلب آن حوض زسوی شمال　　ساخته دکان عدیم المثال
بسته یکی جسر بزیب تمام　　تا بتوان زد سوی تالار گام
آب بروجسر شده استوار　　همچو بر و سینه جسراست دار
از دو طرف صفّ محجّرکشان　　چون بدر شاه صف سرکشان
گشته براطراف گریبان یار　　از دو طرف تکمهٔ زری قطار
آن نه دکانست پریخانه‌ایست　　روح فزا خانهٔ شاهانه‌ایست
هرسوی ایوان همایون بنا　　کامده لایق بهزاران ثنا
ساخته دو گنبدی خسروی　　زان دو همه کارجهانرا نوی
هریک ازآنرا پس طاقی قرار　　گشته دوطاقش چو دوابروی یار
برسر هرگنبدی دلپسند　　کامده چون گنبد گردون بلند
اهل هنرساخته بغدادیی　　کرده زهر وادی استادیی
درخور هرخانهٔ شاهانهٔ　　کامده ازلطف ارم خانهٔ
ساخته ایوان شهنشه‌نشین　　طاق فلک بر دراو ره‌نشین
خامهٔ نقّاش بدایع نگار　　کرده بهر خانهٔ زیبنده کار
کرده صنم خانه ارم‌خانه را　　رشک خطا کرده صنم‌خانه را
دیده صفت صورت مردم درو　　لیک نه چون مردم عالم دورو
شکل پری برده ز دلها قرار　　زانکه نشان داده بعاشق زیار
هرطرفش طایر فرخنده فال　　از پی پرواز برآورده بال
صورتش از کلک نگار آفرین　　آمده درخورد هزار آفرین
شکل درختش زبهار وخزان　　داده زمعشوق وزعاشق نشان

هر طرفش پنجرهٔ فیض بار — هر یکی از طرح دگر استوار
آن زگره بندی رومیش ساز — وین ز مربّع شده خاطر نواز
آن دهد از شکل معیّن خبر — وین دگر از شکل مخمّس سمر
شکل مخمّس بنظر بیت نحل — ساخته بر وی ز دو جانب دو رحل
گشته معیّن ملک بی شمار — در پس هر رحلی از ان طفل وار
خوانده ز قرآن حقایق بیان — سورهٔ فتح از پی شاه‌جهان
اَوْ هم داننده بمعماریش — بر زده دامن پی سرکاریش
میر جهاندیدهٔ صاحب نظر — بوده ز هر دانشی اورا خبر
پهلوی این صفّهٔ عالی مکان — باغ دلارا بشمال دکان
باغ نه فرخنده بهشتی بزیب — میوه‌اش آلوچه وامرود وسیب
در دهن آب آمده از آلویش — رفته دل از دست بشفتالویش
گشته بهر گوشه عیان سرخ بید — قوس و قزح گشته بر اوج امید
بید موله ز پی ارغوان — عاشق شوریده پی جان دوان
عرصهٔ باغش ز گل بی شمار — گشته چو کیمخای بنقش و نگار
سرخ و سفید از گل وازنسترن — سبز وکبود از چمن و یاسمن
شکل بنفشه بهمیشه بهار — زرد و بنفش آمده بر روی کار
زنبق و سوسن علم افراخته — لاله و ریحانش بهم ساخته

صفت باغ سیّدبیگ

جانب قبلی چمنی دلپسند — ساخته‌اش سیّد مشکل‌پسند

حضرت سیّد بگ عالیمکان   میر نقیب النقبای زمان
هم بسیادت نسبش ارجمند   هم بامارت علمش سربلند
مهر شهش مرتبه افزا شده   مرتبه اش اشرف واعلی شده
در وسطش گشته مربّع چمن   پر گل و بید و سمن و یاسمن
داده گلش رونق باغ امید   روشن از آن گشته چراغ امید
گربهٔ بیدش زهمایون چمن   آمده با شیر فلک پنجه زن
میوهٔ الوان فراوان درو   دیدهٔ عقل آمده حیران درو

صفت باغ شاه نعمت الله

پهلوی آن باغ بهشتی نسیم   باغ دگر غیرت باغ نعیم
یافته سرکاریش از امر شاه   سیّد ذی الشان ولایت پناه
هم بحسب سرور قدسی خطاب   هم بنسب مرتضوی انتساب
شاه لقب یافته از لطف شاه   نعمت باقیش زلطف آله
باغی ازو دیده بهشت آب روی   در وسط آن چمنی هشت سوی
هر طرفش عرعر و بید و چنار   میوه فراوان ز یمین و یسار
دیدهٔ بادام شده مست خواب   شیشهٔ امرود لبالب گلاب
آلوی و سیبش پی هم در قطار   شام و شفق گشته بهم آشکار
یک طرفش باز مدوّر چمن   دور وی اشجار گل و یاسمن
یک طرفش باز مثمّن بساط   باعث انواع سرور و نشاط
حوض بزرگ از طرفی دلپسند   سایه بر و کرده چنار بلند

گشته بنفشه زدوسو مشکبار　　　چون زدو جانب خط دلجوی یار

صفت باغ قاضی ضیاء الدین

باغ دگر پهلوی این خلدوش　　　برده چمنهاش ز گردون دو شش
دیده زسرکاری قاضی ضیا　　　رونقی آنسان که مس از کیمیا
داده براطراف مثمّن چمن　　　دست بهم بید وگل و یاسمن
باگل سرخ آمده نسرین رفیق　　　یافته پیوند بلور و عقیق
سوسن آن همچو همایون درفش　　　درصف گلزار درفش بنفش
زنبق او نامهٔ دلجوی یار　　　غالیه بو آمده و مشکبار
شیفته ادراک ز شفتالویش　　　ذوق کنان طبع ز زردآلویش
خامی سیبش اگر ازسادگیست　　　پختگیش موجب افتادگیست

صفت باغ قاجار

پهلوی آن باغ بهشتی ضیا　　　روضهٔ دیگر بهزاران صفا
مرکز آن روضه مدوّر چمن　　　دایره گردش زگل و یاسمن
عرعر و بیدش بفلک متّصل　　　سدره وطوبی زچنارش خجل
آلو وگیلاس سرافراخته　　　چشم فلک سرخ وسیه ساخته
فندق و بادام و به دلفریب　　　پسته و آلوچه وامرود وسیب
آمده شفتالوی او دلربا　　　با مزه چون بوسه زغیب قرا
هرگل و هرمیوه که بندی خیال　　　هست درین روضهٔ جنّت مثال

صفت چمن قاسم بیگ

پهلوی این جنّت دیگر وسیع   یافته ابداع بطبع بدیع
کرده مثمّن چمنی دلپسند   بید وچنارش بفلک سربلند
گشته بر اطراف مثمّن دو جوی   هشت بهشت آمده زو فیض جوی
سر زده تا لار وی از برج خاک   پایه رسانده ز سمک تا سماک
پهلو شفتالو رعناش سیب   چون ذقن و عارض عاشق فریب
داده ز امرود بدلها مراد   فیض رساننده بهر نامراد
کارشناسندهٔ قاسم خطاب   گشته ز سرکاری آن نامیاب

صفت باغ سیّد میرزا

پهلوی آن باغچهٔ نامدار   دیده ز سرکاری آن اشتهار
سیّد پاکیزه نسب میرزا   سرور ارباب وفاق و وفا
در وسط آن چمنی خرگهی   لایق عشرتگه شاهنشهی
هر طرفش هشت بهشتی وسیع   خاسته هر گوشه درختی رفیع
آمده اقسام فواکه ببار   خاسته صد رنگ گل از هر کنار
سیب وی از حسن چو تابان سهیل   چون ذقن یار بسرخیش میل
چون رخ عاشق به او زرد رنگ   داشته سر در ره خوبان شنگ
آلوی او در دهن آورد آب   خستهٔ شفتالوا و آفتاب
از گل سرخش دل عشّاق زار   یافته صدبرگ ونوا زو هزار
خنده زنان گلبن صدبرگ زرد   زوست شگفته دل ارباب درد

صفت باغ گنج قاضی ضیاء الدین

گویم ازین پس صفت باغ گنج — زانچه توان در سخنش داد گنج
کرده بسرکاری آن اهتمام — پیر غلام شه عالی مقام
قاضی نورانی صاحب صفا — یافته زو دین محمّد ضیا
ساخته در وی چمن چاربخش — دیده ز انهار و ز ازهار بخش
هرکه بران روضه نموده خرام — یافته از هر گل و هر میوه کام

چون این باغ حسب الفرمان نوّاب کامیاب بنوّاب علیا حضرت ناموس العالمی تعلق گرفته واجب دید بیان این معنی نمودن و دست بدعای عمر و دولت نوّاب مستطاب مشار الیها بدین تقریب گشودن

باغ بدین خوبی و زیبندگی — کز صفتش یافته ام زندگی
یافته زینسان بحصص انقسام — قسمی از آنست بنام امام
باقی اقسام بفرمان شاه — خاصّهٔ نوّاب سلاطین پناه
زهره زهرای سپهر کمال — بانوی عظمی جهان جلال
مریم عیسی دم بلقیس شان — فاطمهٔ عصر و پناه جهان
همشرف اختر بیضای شاه — هم صدف گوهر والای شاه
اختر تابندهٔ او موسوی — مهد فلک رتبهٔ او مهدوی
شمع فروزندهٔ فانوس ملک — خیمهٔ او پردهٔ ناموس ملک

او وسرا پردگیانش تمام　　حورٌ مقصورات فی الخیام
دامن پاکیزهٔ آن پاک دین　　آمده سجّادهٔ روح الامین
با ملکش رتبهٔ همزانوی　　برشده نامش بمهین بانوی
راه نیابد کسی از عصمتش　　غیر ملک درحرم حرمتش
پیشهٔ او طاعت پروردگار　　یافته دربارگه قدس بار
روز و شبش درحرم قدس جای　　دست دعایش درگردون گشای
پنجه گشا گشته چو بهر دعا　　یافته در دست همه مدّعا
پنجهٔ او همچو پرجبرئیل　　گشته بمعراج اجابت دلیل
هر دو کف دست وی اندر فلک　　رحل تلاوت شده بهر ملک
گاه تلاوت بخدا راز او　　غیر ملک نشنود آواز او
گاه دعا با ملکش همدمی　　درحرم ایزد یش محرمی
درهمه خیرات کفش سابق است　　درهمه نیّات دلش صادق است
درکه بآئین تلاوت فشاند　　خواند بدین گونه که جبریل خواند
شاه بهرجا که گشاید لوا　　اوست سپاهش برفیق دعا
او بدعاهای اجابت قران　　بسته در فتنهٔ آخر زمان
حافظ او باد جهان آفرین　　باد دعایش باجابت قرین
بر دل پاکش غم عالم مباد　　سایهٔ شاه از سراو کم مباد
درکنف سایهٔ پروردگار　　عمر طبیعی دهدش کردگار
دیدهٔ دولت برخش باز باد　　کار وی از غیب خدا ساز باد
باد شفیعش بنی هاشمی　　حامی او مرحمت فاطمی

باد بظل شه صاحب‌قران — بهره ور از دولت صاحب‌زمان

خاتمه مشتمله بر دعای دولت شاه دین پناه

چون در دولت بر خم بازشد — بلبل اقبال نوا ساز شد
باغ دلم رونق جاوید یافت — آب ز سرچشمهٔ امیّد یافت
یعنی از آنجا که فلک یارشد — کوکب اقبال نمودار شد
امر شه از موقف فرمان‌صدور — یافت چنان کز نفس صبح نور
کز صفت باغ و عمارات شاه — بندهٔ درگاه شه دین پناه
آنچه تواند به بیان آورد — راز خود از دل بزبان آورد
چاکر دیرینهٔ فرمان پذیر — مرغ سحرخیز همایون صفیر
بلبل این گلشن خضرا شود — سوسن این طارم علیا شود
تازه کند رسم سخن سازیی — ساز کند زمزمه پردازیی
امر شهنشاه ملایک سپاه — باعث آن گشت که این خاک راه
شد سحری چند بکام نیاز — مرحله پیمای بیابان راز
یافت ز روح قدس آگاهیی — داد برون سحر سحرگاهیی
از قصب خامه برون ریخت قند — شد بسر انگشت هنر نخل بند
عرض نمودش بشه دین پناه — چون که مشرّف شد از اصلاح شاه
برد بلطفش به بیاض از سواد — راه ز ظلمت سوی نورش گشاد
هرکه نشان جست ز تاریخ آن — داد بگلزار بهشتش نشان
یک دو سه سال ارچه ز نظم دری — بود دل نادره سنجم بری

از سر مشقم فلک انداخته / خاطر ازین داعیه پرداخته
لیک چو شد امر شه دین پناه / بخت مرا داده درین روضه راه
باز دم سحر بیانی زدم / غوطه بدریای معانی زدم
این صدف پرگهرم گشت ملک / وین در منظوم کشیدم بسلک
هرچه زبانم بقلم داد بهر / شهره شد از غایت خوبی بشهر
گشت باقبال شه مقبلان / ورد زبان همه صاحب دلان
پرتوی از شه چو برین نظم تافت / درنظر خلق چنین عظم یافت
ورنه مرا این همه یارا کجا / من که و این رتبه کجا تا کجا
دولت شه برسر من ریخت نور / کز دل من کرد معانی ظهور
شعر چو فرزند سخنور بود / زادنش از خاطر انور بود
زان همه فرزند که این بنده راست / فرّخی این زادهٔ فرخنده راست
این خلف از بخت سعادت طراز / یافت برشد از دگران امتیاز
زین خلفم نام برآرد بلند / غلغله درطارم اعلی فکند
هست امیدم بکرمهای شاه / کز نظر مرحمت دین پناه
آن دگران نیز بیابند نور / فیض رسانند بنزدیک و دور
این همه عبدی چه سرایی سخن / وقت دعا میگذرد ختم کن
خیز که مضمون نگفته نماند / معنئی از طبع نهفته نماند
باد فرح غنچهٔ نصرت گشاد / باغ سخن میوهٔ مقصود داد
دست برآور بدعا صبحگاه / گوی دعای شه عالم پناه
ای ملک العرش خدای کریم / وی چمن آرای بهشت نعیم

ای علم افراز دم صبحگاه   وی رقم آرای رخ مهروماه
چهره فروز گل صاحب‌جمال   شعله فراز دل شوریده‌حال
دولت وعمر شه خورشید جاه   سایهٔ حق حضرت طهماسب شاه
روز فزون دار بلبل و نهار   چون خوشی باغ بفصل بهار
یارب ازوخلق درآسایش است   جمله بلاد تو درآرایش است
داده گشاد در امن و امان   بسته رهِ فتنهٔ آخر زمان
سلسلهٔ شرع باو منتظم   خانهٔ فجّار ازو منهدم
مذهب حق راچو برافراخت سر   یاور اوباد حق اندر ظفر
روح محمّد بهوا داریش   حیدر صفدر بمدد کاریش
روح حسین وحسنش چون دوبال   از پی پرواز براوج کمال
حرزتنش طاعت زین العباد   یاور او باقر بادین و داد
مذهب جعفرچوکند پی روی   درنسب او گهر موسوی
جعفر صادق همه‌جا یاورش   عمرطلب موسی بن جعفرش
گشته رضاجوی زهشتم امام   باد رضا راضی ازوصبح وشام
شیوهٔ تقوی چوبود از تقیش   باد مدد از تقی وازنقیش
عسکریش باد بامر خدا   پیش روعسکر حرز و دعا
دولت آن خسروصاحب قران   متّصل دولت صاحب زمان

تمت

فهرست اعلام، اماکن و آثار

جدول کلمات اصلاح شده

صفحه و بیت	درمتن نوشته شده	اصلاح شده
ص ۱	دمی چند دمی چند	دمی چند
ص ۱	خسرو شیرین	خسرو و شیرین
بیت ۲۴	جو	جود
بیت ۱۲۰	نوزی	نوری
بیت ۱۳۷	یاز	باز
بیت ۱۶۹	خاطرغبار وملال	خاطر ملال
بیت ۲۱۱	در	بر
بیت ۲۳۱	ارش	کنارش
بیت ۲۹۳	زدو	زده و
بیت ۴۴۵	سو	سوی

کلماتی که درمتن ناخوانا و یاخواندنش دشوار بود

بیت		بیت	
۳۰آ	یوسف دهر از نمکش	۱۶۴ب	خیابان
۳۲ب	گذاشت	۱۶۵ب	دیده وران
۵۳آ	بفرمان	۱۸۵ب	یکسر
۷۵ب	آتش	۱۸۶ب	دل
۹۴ب	تا بکنم وصف	۱۹۸ب	تختهٔ
۹۵ب	بدینسان	۲۲۰ب	سریر
۹۸ب	بفکرت	۲۲۹آ	روشنی
۱۰۷ب	دانه اش	۲۳۳ب	زحدوث
۱۱۷ب	نور	۲۴۸ب	چون
۱۱۸آ	واقبال	۲۷۱ب	از
۱۳۸آ	ز سر گاوگنج	۲۷۵ب	آئینه
۱۴۲آ	صدف	۲۷۹آ	زیر
۱۴۴آ	شامگاه	۲۹۳آ	زده
۱۵۲آ	صافی	۲۹۷آ	هر
۱۶۴آ	همچو	۳۰۱آ	تافته

بیت		بیت	
۳۰۲ آ	برده	۴۴۴ آ	آن
۳۰۵ آ	رقص	۴۴۵ آ	بسوی
۳۰۸ آ	سوسن	۴۴۹ آ	خانهٔ
۳۱۴ آ	پهلوی این	۴۶۹ ب	نقوش
۳۲۲ ب	افیون	۴۷۲ ب	شیر
۳۴۳ آ	و	۴۷۳ آ	در
۳۵۷ ب	بهر	۴۷۳ ب	ابروی
۳۶۵ آ	بهشتی	۴۷۹ ب	ساخته
۳۶۹ آ	قیبی	۴۹۲ ب	لایق
۳۷۸ آ	مدوّر	۴۹۵ آ	دلپسند
۳۸۴ آ	اختر	۵۳۰ ب	آمده حیران
۳۸۸ ب	اختران	۵۵۴ آ	و
۳۹۶ ب	صبر	۵۶۱ آ	زده
۴۰۶ ب	آب	۵۶۶ آ	سیّد
۴۱۶ ب	بحیرت	۵۷۰ ب	چون ذقن یار بسر خویش میل
۴۲۷ آ	کرده	۵۷۱ آ	چون رخ عاشق به او زرد رنگ
۴۲۷ ب	در	۵۷۱ ب	داشته سر در
۴۳۵	بسر	۵۹۷ آ	راز

بيت		بيت	
۶۱۱[آ]	يعنى	۶۳۶[ب]	زادهٔ
۶۲۶[ب]	خاطر	۶۴۷[ب]	شوريده
۶۲۸[ب]	غوطه		

فهرست

ТЕКСТ

СОДЕРЖАНИЕ

пустил по одному полустишию из двух бейтов, механически соединив оставшиеся строки. В настоящем издании этот бейт воспроизводится по рукописи.

* * *

Пользуясь случаем, приносим искреннюю благодарность за помощь в расшифровке некоторых трудночитаемых слов акад. А.А.Ализаде, кандидату искусствоведения А.Минаи, а также кандидату филологических наук Г.Заринезаде и кандидату исторических наук Х.Хатеми.

Мы выражаем также глубокую признательность видному иранскому ученому Мохаммед-Таги Данеш-Пажуху, содействовавшему в сборе материала о жизни и творчестве Абди-бека Ширази и сообщившему о рукописных экземплярах его сочинений, а также Забихуллаху Сафа и Абдуррасулу Хайампуру, приславшим микрофильмы сочинений поэта.

А. Рагимов

ляна Касум-бека; 7) сад Сейиид-Мирзы;8) сад Кази Зийаад-дина; 9) сад Мехинбану Султаным-ханум.

Имена лиц, упоминаемых в Раузат ас-сифат, можно встретить в сочинениях ХУ1 в.: Тазкира-йи шах Тахмасп[14], Мукалама-йи шах Тахмасп ба илчийан[15], Такмилат ал-ахбар[16], Джавахир ал-ахбар[17], Шараф-наме[18], Ахсан ат-таварих[19] и др. Некоторые из них были близкими родственниками шаха Тахмаспа. Так, Бахрам-Мирза - брат шаха Тахмаспа, всегда сохранявший верность ему, Мехинбану Султаным-ханум - любимая сестра шаха, Абдуллах-хан Устаджлу и Шах-Ниматуллах - мужья сестер шаха.

Как и предыдущие маснави Абди-бека, поэма Раузат ас-сифат написана простым языком. Не являясь, в сущности, художественным произведением, Раузат ас-сифат может послужить ценным источником для исследователей, историков, искусствоведов и пр., изучающих сефевидский Иран ХУ1 в., в особенности историю Казвина.

* * *

Издание текста Раузат ас-сифат подготовлено на основе единственной пока рукописи третьей "Хамса", хранящейся в Центральной библиотеке Тегеранского университета. Рукопись переписана в 969/1561-62 г. неизвестным каллиграфом с первого варианта поэмы. Почерк - мелкий насх, текст расположен в четыре колонки. На каждой странице рукописи около 45 бейтов. В фотокопии рукописи некоторые слова читаются с трудом, есть строки совершенно неразборчивые. Мы помещаем в конце книги таблицу этих слов. Особо следует отметить очевидные искажения в бейте 321, вероятно, по невнимательности переписчика. Нам представляется, что каллиграф про-

---

14 طهماسب صفوی " تذکره طهماسب" کلکته ١٩١٢ م

15 مکالمه شاه طهماسب با ایلچیان

Рукопись Государственной публичной библиотеки им. Салтыкова-Щедрина (Дорн, № 301).

16 Абди-бек, Такмилат ал-ахбар.

17 Будаг Мунши Казвини, Джавахир ал-ахбар.

18 شرف خان بن شمس الدین بدلیسی "شرف نامه" جلد ٢ پطربورغ ١٨٦٢ م

19 حسن بیگ روملو "احسن التواریخ" کلکته ١٩٣١ م

ратурных произведений, в частности поэм Низами и Джами, а также сценами охоты[11]. Описания, которые даны в маснави Абди-бека, могут помочь реставрации этих ценных произведений искусства. Описание ряда зданий, аллей, частных садов, бассейнов и пр. в Саадатабаде отличается такой конкретностью, что на его основе можно набросать общий план парка.

Французский путешественник Шарден, в конце XVII в. побывавший в Казвине, отмечает, что замок шаха имел семь ворот. Самые знаменитые из них называются Али-капу, на арке золотом было написано:

"В надежде, что эти ворота ведут к богатству и благоденствию, порукой чему то, что нет бога, кроме него"[12].

В примечании к этой части записей Шардена М.Голриз указывает, что надпись состояла из следующего бейта:

"Да будут эти ворота вратами счастья во имя Аллаха, кроме которого нет бога".[13]

Исходя из Раузат ас-сифат, можно составить представление о растительности Саадатабадского парка: там росли кипарис, чинара, самшит, слива, алыча, груша, гранат, инжир, фисташки, яблоня, черешня, фундук и многие другие декоративные и фруктовые деревья. Были здесь и разные сорта цветов: фиалка, водяная лилия, жасмин, ирис, нарцисс, роза и др.

Говоря о различных сортах винограда, выращиваемого в парке, Абди-бек особо хвалит такие сорта, как "фахри", "табарзат", "сахиби", "кишмиш", "маллахи", "ахмади".

Когда создавалось сочинение Раузат ас-сифат, Саадатабадский парк включал в себя двадцать три частных сада, цветник, виноградный сад и поляну. Четырнадцать из этих садов были расположены к востоку от Арашихане. Это были следующие сады: 1) сад имама, управляемый Шахкули Халифа Зулькадар-мухрдаром; 2) сад Мир-Али Каскина; 3) "сад с дворцом"; 4) сад Мурад-бека; 5) сад Хасан-бека Юзбаши Устаджлу; 6) сад Абдуллах-хана Устаджлу; 7) сад Амир-Дивана Бадр-хана Устаджлу; 8) сад Гурчибаши; 9) сад Мир Шамсаддина Али; 10) виноградный сад; 11) сад Хаджи Ага; 12) цветник, известный под названием "Сад странников"; 13) сад Фаррухзад-бека; 14) сад Кутбаддина Джами.

К западу от Арашихане было восемь садов и одна поляна:

1) сад Бахрам-Мирзы; 2) сад Сейиид-бека; 3) сад Шах-Ниматуллаха; 4) сад Кази Зийааддина; 5) сад Каджара; 6) по-

---

[11] Абди-бек Ширази, Куллийат-и Навиди, стр. 527-535. Фотокопия рукописи Центральной библиотеки Тегеранского университета, хранящаяся в Институте народов Ближнего и Среднего Востока АН Азерб.ССР.

[12] См.: М. Голриз, стр. 208.

[13] Там же.

"Повеление твое подсказало мне мысль воспеть прекрасный парк с аллеями его. Взял я в руки свое могучее перо, дабы изобразить его таким, как есть. Удалился я в чащу размышлений, чтобы глазами истины увидеть все, чтобы понять сокровенный смысл всего,что было до меня, ибо мастера слова, что были до меня, не выступали на этом ристалище мысли. Обдумал я все тщательно про себя и приступаю ныне к делу своему. Тебе надлежит поднять стяг повиновения, мне же, играющему жизнью, - последовать твоему примеру."

В конце введения к поэме автор сообщает дату завершения третьей "Хамса":

پی نام این نامـهٔ نامدار
زمانه پسندیده جنّات عـدن
چو پرسند تاریخ اتمام این
بگو رونقی دیده جنّات عدن[9]

"Это ценное сочинение судьба нарекла Джаннат-и адн. Если спросят дату завершения, ответь - расцвели райские сады".

Итак, время завершения Джаннат-и адн указано в хронограмме в последней строке: رونق دیده Цифровое значение этих слов равно 967, т.е. третья "Хамса", состоящая из 4135 бейтов, была закончена в 967/1559-60 г.

Первое маснави третьей "Хамса" - Раузат ас-сифат, как и остальные четыре маснави, начинается небольшим вступлением - славословиями и восхвалениями. Основная часть сочинения начинается с описания и восхваления Саадатабадского парка. Из слов поэта видно, что Саадатабадский парк и дворец, как это сообщалось и в Такмилат ал-ахбар, были заложены и построены по специальному плану[10]. В центре Саадатабадского парка выстроили дворец шаха Тахмаспа, который Абди-бек называет Арашихане. С ХУ1 в. авторы начали называть это здание Чихилсутун ("Сороколонный"). Прежде в центре первого этажа дворца располагался прямоугольный бассейн, окруженный колоннами. Однако они не сохранились, как и красивые росписи на стенах.

Как сказано в Раузат ас-сифат, в дворце Арашихане, как и в дворце "Ширван", принадлежавшем любимому брату шаха Тахмаспа - Бахрам-Мирзе, стены были украшены росписью в стилях "хатаи", "эслими", "бандруми", а также изображениями животных, сценами на темы классических лите-

---

[9] Там же, стр. 2

[10] Такмилат ал-ахбар, л. 266 б.

резиденции, каковые и были завершены такими, подобных которым не видано на свете. А [нижайший] сотворил книгу под названием Джаннат-и адн, заключающую в себе пять маснави в пять тысяч бейтов с описанием прелестей этих зданий и садов, каковая /книга/ и была доведена до слуха и зрения его величества".

Следует особо остановиться на двух моментах этого сообщения Абди-бека:

а) Как видно из приведенной выше цитаты, поэт говорит о том, что Джаннат-и адн состоит из 5 тыс. бейтов. Но в имеющемся в нашем распоряжении рукописном экземпляре всего 4135 бейтов. Можно предположить, что Абди-бек, завершив свою работу, не пересчитывал количество бейтов и указал приблизительную цифру.

б) Принимая во внимание последнюю фразу этого отрывка, можно прийти к выводу, что, завершив свое сочинение, Абди-бек преподнес его шаху Тахмаспу.

Абди-бек написал Джаннат-и адн по указанию шаха. Другого подобного сочинения, написанного каким-либо иным поэтом, не было. Сам поэт говорит об этом следующее:

امر توام ریخت خرد در دماغ
تا بکنم وصف خیابان و باغ
كلك هنربینه گرفتم بدست
تا بکنم وصف بدینسان که هست
سیر نمودم برياض خیال
تا بحقیقت نگرم چیست حال
چیست نهان مانده معانی خاص
کان شده زین پیش ز جنگم خلاص
وانچه ز من پیش سخن پروران
رخش نراندند بفکرت در آن
با دل خود داده يكايك قرار
آمدم اينك بسر کار و بار
از تو بفرمان علم افراختن
وز من جانباز بسر تاختن [8]

[8] Раузат ас-сифат, стр. 8.

маспа из старой резиденции в новую. Он, в частности, пишет:

در این سال نواب همایون بدولت و اقبال روز چهار شنبه هفدهم ربیع الاول بمبارکی و طالع سعد از دولتخانهٔ کهنه بدولتخانهٔ مجدّد که بر جانب اعلای قزوین عمارت فرموده بودند تحویل فرمودند[5]

"В этом году в среду 17 раби аль-авваль его величество при счастливых знамениях изволили переехать из старой резиденции в новую, построенную в лучшем месте Казвина".

Приведенные свидетельства Будаг Мунши и Абди-бека позволяют утверждать, что после избрания Казвина столицей Сефевидской державы там было выстроено здание временной резиденции. Это здание оставалось резиденнией в течение 12 лет, а в 965/1558 г. шах переехал в новую резиденцию. В связи с этим событием Абди-бек написал касыду, 6 бейтов из которой он и приводит в качестве примера в Такмилат ал-ахбар[6].

С упоминанием о Джаннат-и адн, т.е. третьей "Хамса" Абди-бека Ширази, мы впервые сталкиваемся в его сочинении Такмилат ал-ахбар. Описывая события 951/1544-45 г., он, в частности, замечает:

نواب کامیاب بدار السلطنه قزوین باز گشته قشلامیشی فرمودند و من بعد قشلاق بقزوین مقرّر شد و طرح باغ و دولتخانه در آنجا انداختند و به بهترین وضعی که چشم روزگار نظیر آن ندیده اتمام یافت و این [فقیر] در صفت آن عمارات و باغات پنجهزار بیت کتابی مشتمل بر پنج بحر مثنوی موسوم به "جنّات عدن" بنظم آورده و بسمع و نظر نواب همایون رسانیده[7]

"Счастливейший властитель вернулся в столицу Казвин и провел здесь зиму. После этого Казвин был избран /постоянным/ зимовьем. Здесь было приступлено к закладке парка и

---

[5] عبدی بیگ شیرازی، "تکملة الاخبار" Рукопись архива Института народов Ближнего и Среднего Востока АН Азерб.ССР, инв. № 48, л. 275а (далее - Такмилат ал-ахбар).

[6] Такмилат ал-ахбар, л. 275а.

[7] Там же, л. 266б.

дожественное произведение. В диванах многих поэтов, правда, можно встретить стихотворения, восхваляющие те или иные дворцы, сады, мечети, бани, медресе и т.п. Но третья "Хамса" Абди-бека и по объему, равно как по содержанию и по форме отличается от подобных сочинений[2].

В 951/1544-45 г. шах Тахмасп (1524-1576) из политических соображений перенес свою столицу из Тебриза в Казвин, поскольку прежняя столица, расположенная близ турецкой границы, несколько раз подвергалась нападениям турок.

После того как Казвин стал столицей, здесь был заложен Саадатабадский парк, где шах Тахмасп, его родственники и сефевидская знать строили для себя дворцы, окружая их садами и цветниками. В Раузат ас-сифат Абди-бек описывает Саадатабадский парк, построенный здесь Арашихане-дворец шаха Тахмаспа, дворец Ширвани, а также сады разных феодалов-сановников, приводит сведения о местоположении этих садов.

Подобно другим ученым и поэтам ХУ1 в., Абди-бек также служил в придворной канцелярии и неоднократно посещал описываемые объекты. В середине ХУ1 в. Абди-бек был уже признанным поэтом. К этому времени он написал более пятнадцати художественных произведений, и шах Тахмасп, знакомый с его творчеством, приказал ему описать в стихах Саадатабадский парк и его постройки[3].

Одним из авторов, впервые сообщившим о том, как и когда был основан Саадатабадский парк, был Будаг Мунши Казвини. Он указывает, что Саадатабадский парк в Казвине был разбит в 953/1546-47 г. и в этом же году заложен первый дворец в парке[4]. Вероятно, здесь имеется в виду первое здание дворцового ансамбля шаха Тахмаспа, которое, пока не были построены другие, более величественные сооружения, было его резиденцией.

В Такмилат ал-ахбар, описывая события 965-966/1557-1559 гг., Абди-бек Ширази упоминает и о переезде шаха Тах-

---

[2] В связи с авторами, писавшими о Казвине, см.:
سید محمد علی گلریز، "مینو در یا باب الجنه قزوین"، تهران، ۱۳۳۷
و ط ص ش ر ح، ص ش (далее – М. Голриз).

[3] عبدی بیگ شیرازی، "روضة الصفات" наст. изд., стр. 1, 8, 37, 38 (далее – Раузат ас-сифат).

[4] بوداق منشی قزوینی، "جواهر الاخبار" Рукопись Государственной публичной библиотеки им. Салтыкова-Щедрина (Дорн, № 289), л. 321б.

Творческое наследие Абди-бека весьма обширно и разнообразно[1]. Он автор как лирических стихов, так и многих маснави и исторических произведений, хранящихся в музеях и библиотеках Баку, Тегерана, Тебриза, Ленинграда и Лондона. Мазхар ал-асрар, Джам-и Джамшиди, Маджнун ва Лайли, Хафт ахтар, Аин-и Искандари составляют первую "Хамса"; Джаухар-и фард, Дафтар-и дард, Анвар-и таджалли, Хазаин-и малакут, Фирдаус ал-арифин – вторую "Хамса"; Раузат ас-сифат, Даухат ал-азхар, Джаннат ал-асмар, Зинат ал-аураг, Сахифат ал-ихлас – третью "Хамса"; ему принадлежат также сочинения Такмилат ал-ахбар, Сарих ал-мулк.

Рукописей произведений Саламан ва Абсал, Тараб-наме и Дибачат ал-байан пока еще обнаружить не удалось. Публикуемая поэма Раузат ас-сифат – первое маснави, входящее в неизвестную до последнего времени третью "Хамса" под названием Джаннат-и адн. Произведения третьей "Хамса" написаны следующими размерами:

1) Раузат ас-сифат – сари;
2) Даухат ал-азхар – хазадж;
3) Джаннат ал-асмар – хазадж;
4) Зинат ал-аураг – хафиф;
5) Сахифат ал-ихлас – мутакариб.

Третья "Хамса" по своему объему значительно уступает первой и второй. Она состоит всего из 4135 бейтов, в том числе: Раузат ас-сифат – 662 бейта, Даухат ал-азхар – 1170, Джаннат ал-асмар – 640, Зинат ал-аураг – 1089 и Сахифат ал-ихлас – 574 бейта.

Маснави третьей "Хамса" посвящены описанию Казвина, но в то же время в каждом из них основное место отводится одной какой-либо проблеме. Так, если в первой поэме центральное место занимает описание Саадатабадского парка, во второй основное внимание уделено настенной живописи, в третьей описываются выращиваемые в Казвине плоды и фрукты, в четвертой – пребывание в Казвине Байазида – сына турецкого султана Сулеймана (1520–1566) и т.д. Каждое из пяти произведений начинается с обычных религиозных славословий, восхвалений и панегириков, что также подтверждает самостоятельность каждого маснави.

В богатейшем классическом наследии азербайджанской и персидской литератур не засвидетельствовано ни одного случая, когда описанию какого-либо дворцового комплекса или сада была бы посвящена отдельная "Хамса" или крупное ху-

---

[1] Более подробные сведения см.: Абди-Бек Ширази, Маджнун и Лайли, критический текст и предисловие А. Рагимова, М., 1966 и 1967; А.Г. Рагимов, Жизнь и творчество Абди-бека Ширази, Баку, 1970 (на азерб. яз.).

ПРЕДИСЛОВИЕ

Имя видного поэта и историка XУ1 в. Зайн ал-Абидина Али (Навиди) Абди-бека Ширази (1515-1580) редко встречается в работах по истории персидской литературы. В Иране сочинения этого поэта, имеющие определенное значение для изучения современной ему литературы, истории, архитектуры, живописи, каллиграфии, до сих пор не опубликованы.

Абди-бек Ширази родился 9 раджаба 921 г. (19 августа 1515 г.) в Тебризе. Отца Абди-бека звали Абд ал-Мумин, а деда по отцу - Садр ад-Дин. В своих произведениях поэт ничего не пишет об отце, лишь в первой поэме - Джам-и Джамшиди, законченной в 943/1536-37 г., давая наставления брату Сад ад-Дин Инайаталлаху, поэт упоминает о кончине отца. В 937/1530-31 г., после смерти отца, Абди-бек был вынужден бросить учение, он поступает работать в шахскую канцелярию.

В нескольких маснави Абди-бек упоминает имена двух своих сыновей, адресуя им отеческие наставления. Имя старшего сына, Шамс ад-Дина Мухаммад-Мумина, поэт впервые упоминает в законченной им в 947/1540-41 г. поэме Маджнун ва Лайли. Шамс ад-Дин Мухаммад-Мумин родился в 947/1540-41 г. в Тебризе. Второго сына Абди-бека звали Джалал ад-Дин Султан-Мухаммад. Он родился в 957/1551 г. в Казвине.

Поэт посетил в 941/1534-35 г. г. Ван, а в 961/1553-54 г. - Грузию. По возвращении из Грузии он в 974/1566-67 г. переселился из Казвина в Ардебиль. После семи лет пребывания при мавзолее Шейха Сафи, в возрасте шестидесяти лет, в 981/1573-74 г., Абди-бек опять переехал в Казвин, а примерно через пять-шесть лет возвратился в Ардебиль, где и умер в 988/1580 г.

Абди-бек рано начал литературную деятельность. В произведениях поэта можно найти сведения о том, что еще до поступления в канцелярию он писал газели, касыды, рубаи, выступая под псевдонимом Навиди. По истечении некоторого времени он якобы по совету шаха Тахмаспа и Касими Гонабади стал писать в основном маснави.

И (Перс.)
А 13

Ответственный редактор
А. МИНАИ

Абди-бек Ширази, поэт и историк ХУI в., посвятил поэму "Раузат ас-сифат" описанию Саадатабадского парка в Казвине. Поэма может служить ценным источником для исследователей сефевидского Ирана.

А $\frac{70401-080}{013(02)-74}$ 195-73

Абди-бек Ширази
РАУЗАТ АС-СИФАТ
("Сад достоинств")

Утверждено к печати
Институтом народов Ближнего и Среднего Востока
Академии наук Азербайджанской ССР

Редактор Н.Б.Кондырева Художественный редактор И.Р.Бескин
Младший редактор И.И.Исаева Технический редактор С.В.Цветкова

Сдано в набор 1/Ш - 1973 г. Подписано к печати 9/1У-1974 г.
Формат 70x108 1/16. Бумага № 1. Печ. л. 5,25. Уч.-изд. л. 3,59
Усл. печ. листов 7,35. Тир. 4000 экз. Изд. № 3235. Заказ 203
Цена 36 коп.

Главная редакция восточной литературы издательства "Наука"
Москва, Центр, Армянский пер., 2
3-я типография издательства "Наука"
Москва К-45, Б.Кисельный пер., 4

АКАДЕМИЯ НАУК СССР
ИНСТИТУТ ВОСТОКОВЕДЕНИЯ

АКАДЕМИЯ НАУК АЗЕРБАЙДЖАНСКОЙ ССР
ИНСТИТУТ НАРОДОВ БЛИЖНЕГО И СРЕДНЕГО ВОСТОКА

Абди-бек Ширази

•

РАУЗАТ АС-СИФАТ

Подготовка текста
А. РАГИМОВА



ИЗДАТЕЛЬСТВО «НАУКА»
ГЛАВНАЯ РЕДАКЦИЯ ВОСТОЧНОЙ ЛИТЕРАТУРЫ
МОСКВА 1974